
بر امام باقر علیه السلام
چه گذشت؟


بسم الله الرحمن الرحیم

# بر امام باقر علیه السلام چه گذشت ؟

نویسنده:

محمد حسن موسوی کاشانی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

## بر امام باقر علیه السلام چه گذشت؟

### مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: بر امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام چه گذشت ؟/ محمدحسن موسوی کاشانی ، - ۱۳۴۰

مشخصات نشر: تهران : دار الکتب الاسلامیه ، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: [۲۱۵] ص .جدول ، نمودار

شابک: ۹۶۴-۴۴۰-۰۷۷-۱ ۶۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۴۴۰-۰۷۷-۱ ۶۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ قبلی : محمد حسن موسوی کاشانی ، ۱۳۷۳

یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس

موضوع: علی بن حسین (ع )، امام چهارم ، ۹۴ - ۳۸ق . -- سرگذشت نامه

موضوع: محمد بن علی (ع )، امام پنجم ، ۱۱۴ - ۵۷ق . -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۴۳ /م ۸۵ب ۴ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۴۴۸۳

### مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

در بررسی تاریخ، بخصوص زندگانی ائمه ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باید این مسئله را در نظر داشت:

امامان معصوم علیهم السلام که برای تداوم هدایت و سعادت نبوی و اخروی بشر از طرف خداوند بوسیله ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعیین شدند. آیا مردم به تعهد و وظیفه ی خود در مقابل امام خود انجام وظیفه کردند، چرا که مردم وظیفه داشتند از آن ائمه پیروی و اطاعت کنند یعنی هر چه را که آن امامان معصوم می فرمودند اجرا کنند و هر چه را منع می فرمودند می بایستی ترک کنند.

ما در بررسی دوران ائمه علیهم السلام باید آنچه را که برای ما مفید است و می بایستی از ان بهره برداری کنیم غفلت نورزیم و لازم است از تاریخ پند بگیریم و از آن رفتارهای منفی که مردم در مقابل ائمه ی معصومین علیهم السلام داشتند درس عبرت بگیریم و سعی داشته باشیم که عمل منفی آنها را به عمل مثبت تبدیل کنیم و ما آماده ی اطاعت کردن محض از دستورات ائمه ی معصومین علیهم السلام باشیم. و در این زمان که امام حاضر

ما حضرت ولی عصر روحی و ارواح العالمین له الفداء هستند آن حضرت را شاهد و حاضر بر اعمال خود بدانیم و دستورات اسلام و قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام را راهنمای زندگی خود بدانیم که این همان وصیت رسول گرامی اسلام بود که مردم را به این دو، امر فرمود:

[صفحه ۸]

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی عند الحوض.

همانا من برای شما دو چیز گرانقدر یکی کتاب خدا و دیگری خاندانم عترتم را باقی می گذارم ... و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

و در جهت اطاعت کردن از قرآن و عترت ما فکر کردیم که گوشه ای از تاریخ ائمه ی معصومین را البته به اندازه وسع خود برای دوستداران آن خاندان روشن سازیم و در این جهت در این کتاب دوران امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام را مورد بررسی قرار داده ایم و امید است که از عمل امت اسلامی دری عبرت بگیریم و رفتار خوب آنها را سرمشق خود قرار دهیم و از اعمال بد آنها دوری گزینیم. ضمنا از همه ی کسانی که در چاپ این کتاب و کتب دیگر به هر طریقی مؤثر بوده اند تشکر می کنم و برای آنها از خداوند بزرگ خیر دنیا و آخرت را طلب می کنم.

قم - سید محمد حسن موسوی کاشانی

[صفحه ۱۳۱]

## امام باقر علیه السلام علم را می شکافد

قطب راوندی روایت کرده است که از امام سجاد علیه السلام پرسیدند که امام بعد از تو کیست؟ حضرت فرمود: امام بعد از من محمد باقر علیه السلام است که علم را می شکافد شکافتنی.

امامت امام محمد باقر

علیه السلام بعد از شهادت امام سجاد علیه السلام در سال ۹۵ آغاز شد و تا سال ۱۱۴ ادامه داشت. که مجموع دوران امامت آن حضرت ۱۹ سال بود.

امام باقر علیه السلام از طرف مادر حسنی بود چون مادرش ام عبدالله دختر امام حسن علیه السلام بود که راستگوترین و نیکوترین و با گذشت ترین زنان به شمار می رفت. [۱].

روزی حضرت صادق علیه السلام نام مادر امام باقر علیه السلام را بردند و فرمودند: آن بانو چنان شخصیت راستگو و درست کرداری بود که در میان فرزندان امام حسن علیه السلام همانند او پیدا نمی شود.

[صفحه ۱۳۲]

## دانشگاه امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام در یک دوره ی بسیار حساس از دوران تاریخی به سر می بردند. آن حضرت هسته ی کوچکی را که امام سجاد علیه السلام بنیاد نهاده بود، تحت رهبری خود قرار داد و به گسترش و توسعه ی آن پرداخت به صورتی که یکی از بزرگ.ترین دانشگاهها را تأسیس نمودند.

گر چه از لحاظ عددی، شاگردان امام باقر علیه السلام مانند زمان امام صادق علیه السلام زیاد نبودند، اما در همان زمان در تمام مراکز حجاز و عراق شاگردان برجسته ی آن حضرت پراکنده بودند. شاگردان برجسته ی امام باقر علیه السلام عناصر را برای رشد آینده ی مکتب تشیع، به صورت نظامی نیرومند و مستحکم به پیش می بردند، لذا دوره ی امام باقر علیه السلام از حساس ترین دوره های امامت امامان شیعه است وقتی وضعیت آن دوره را بررسی می کنیم می بینیم واقعا مردم جستجو گر حقیقتجو متحیر، و مضطرب بودند و نمی دانستند در مسایل دینی و قرآنی به چه کسانی مراجعه کنند؟ به طوری که «کشی» حدیث خیلی مهمی را در این مورد روایت می کند و می گوید:

قبل از امامت امام محمد

باقر علیه السلام شیعیان علم حلال و حرام را، بجز آنچه واز دیگر مردم آموخته بودند، چیز دیگری نمی دانستند تا اینکه زمان امام باقر علیه السلام فرا رسید و وی امام شد. او دانش را به آنها آموخته و علم را شکافت و شیعیان شروع به تعلیم کسانی کردند که قبلا از آنها یاد می گرفتند. [۳].

امام باقر علیه السلام احیاگر اسلام بود. از آنجایی که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و به حکومت رسیدن ابوبکر و عمر و عثمان و کارهایی که کردند، احادیث نبوی را آتش زدند و مردم از اهل بیت و قرآن دور ساختند و سپس مشکلاتی را که برای مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام و سپس اما حسن علیه السلام و به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و

[صفحه ۱۳۳]

امامت امام زین العابدین علیه السلام در همه ی این دوره ها که اکثر ظالمان و ستمگران حکومت ها را در دست داشتند و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که منبع و سر چشمه ی علم الهی بودند عملا از صحنه ی سیاست و مرکزیت علمی و دینی مردم به دور بودند. کم کم داشت این مسئله به یک فاجعه ی بزرگ تبدیل می شد. مردم مسلمان و شیعه فراوان بودند اما از احکام اسلام و قرآن خبری نداشتند و فقهاء و علماء رسمی خلافت بدون اطلاع از دین و قرآن فتوا می دادند و مردم را به گمراهی و هلاکت می انداختند.

امام باقر علیه السلام خود را وقف مکتب و رونق بخشیدن به حرکن علمی در جهت رشد و تعالی مکتب تشیع نمود به طوری که در میان تمام افراد جهان به عنوان عالم ترین،

متبحر ترین و فاضل ترین مردم زمان خود شناخته شد. به طور که بسیاری از دانش دوستان و علما، آوازه ی فضل و دانش او را شنیده و به سوی آن حضرت جذب شدند.

امام باقر علیه السلام در عصر خود، در مورد همه ی علوم، مرجع یگانه جهان اسلام بود و علمای عصر او در برابر وجود مقدسش فروتنی می نمودند. حوزه ی درس او برای صدها دانشمند و محدث که تربیت کرده بود پایگاهی بود. جابر جعفی می گوید: «ابو جعفر هفتاد هزار حدیث برای من روایت کرد» . محمد بن مسلم می گوید: «هر مسئله که در نظر دشوار می نمود از ابوجعفر علیه السلام می پرسیدم تا جایی که سی هزار حدیث از او سؤال کردم.» [۳].

در روایت حبابه الوالبیه آمده است که در مکه مردی را دیدم که بین «باب» و «حجر» بر بلندی ایستاده بود ... مردم پیرامون وی جمع شده بودند و در مشکلات خود از نظر می خواستند و جواب سؤالهای مشکل خود را از او می خواستند و او را رها نکردند تا در هزار مسأله جواب همه را داد ... جمعی گفتند این کیست؟

[صفحه ۱۳۴]

جواب شنیدند که او، امام محمد باقر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است.

در موسم حج، از عراق و ایران و دیگر شهرها هزاران مسلمان از او جواب سؤالهای خود را می خواستند و از هر باب از معارف اسلام از آن حضرت می پرسیدند و این امر دلیل آن بود که او در دل توده های مردم جای داشت.

### خلفای همزمان با امام باقر علیه السلام

خلفای جور بنی امیه که مصادف با امامت امام باقر علیه السلام بودند عبارتند از:

۱ -

ولید بن عبدالملک

۲ – سلیمان بن عبدالملک

۳ – عمر بن عبدالعزیز

۴ – یزید بن عبدالملک

۵ – هشام بن عبدالملک

## ولید در مدینه

اولین حاکم جور زمان امام باقر علیه السلام ولید بن عبدالملک است. ولید بن عبدالملک در شوال سال ۸۶ زمام امور را به دست گرفت و در نیمه ی جمادی الاخری سال ۹۶ به درک واصل شد. ولید بن عبدالملک دستور داده بود مسجد مدینه را گسترش داده و آن را بازسازی کنند لذا برای افتتاح مسجد، ولید بن عبدالملک از دمشق پایتخت خود به سوی مدینه حرکت کرد، او با تشریفات خاصی مسافرت می کرد و در پیشاپیش او چند دسته از کارکنان دربار خلیفه در حرکت بودند که مبادا وسایل راحتی «ولید» کم باشد، در آن موقع استاندار مدینه، «عمر بن عبدالعزیز» بود. او پنجاه فرسنگ به استقبال ولید آمد، ولید وارد مدینه شد و اطلاع دادند که دو روز بعد، بار عام است و مردم و بزرگان شهر باید به دیدن ولید بروند.

[صفحه ۱۳۵]

امام محمد باقر علیه السلام به درخواست و خواهش عمر بن عبدالعزیز که در آن موقع استاندار مدینه بود با دیدار ولید موفقیت کردند.

روز بعد امام باقر علیه السلام به دیدن ولید رفتند وقتی حضرت وارد گردید ولید برخاست و امام باقر علیه السلام را روبروی خود نشانید. یعنی در جایی که از حیث صدر بودن مساوی با محل جلوس خود ولید بود، در آن روز بین امام باقر علیه السلام و ولید صحبتی غیر از احوالپرسی و صحبتهای متعارف حرف دیگری بین آنها رد و بدل نشد ولید برای اینکه چیزی بگوید از وضع محصول کشاورزی مدینه پرسید و چون در آن سال بارانهای به

موقع بارید بود امام محمد باقر علیه السلام همانگونه پاسخ فرمودند.

ولید از املاک امام علیه السلام پرسید و خواست بداند که چقدر ملک دارد؟ امام علیه السلام فرمودند: فقط دارای مزرعه ای است که محصولاتش فقط تکافوی نان خانواده اش را می کند و چیزی از آن باقی نمی ماند که بتوان آن را فروخت. ولید گفت: اگر مایل باشید من در هر بخواهی چه در مدینه، چه در جاهای دیگر املاک وسیع به تو خواهم داد که از آن تو باشد. لکن امام علیه السلام قبول نفرمودند و پس از آن از یکدیگر خداحافظی کردند.

مسافرت ولید بن عبدالملک به مدینه بیشتر برای دیدن مسجد آن شهر بود؛ در آن روز ولید با همراهان خود و عمر بن عبدالعزیز راه مسجد را در پیش گرفتند. امام باقر علیه السلام در آن روز مثل روزهای دیگر غیر از جمعه، در مسجد مشغول درس دادن بودند. و امام صادق علیه السلام هم در محضر درس پدر حضور داشت.

ولید بعد از ورود به مسجد از وسعت آن ابراز رضایت نمود و آنگاه وارد شبستان مسجد شد که جلسه ی درس امام باقر علیه السلام برتر بود. امام باقر علیه السلام در آن روز «جغرافیا» درس می دادند و ولید که اطلاع از آن علم نداشت با دقت سخنان امام باقر علیه السلام را می شنید و نتوانست از حیرت خودداری کند و از امام باقر علیه السلام پرسید این چه علمی است که تدریس می کنی؟ امام باقر علیه السلام فرمود: علم جغرافیا و هیئت می باشد. ولید پرسید

[صفحه ۱۳۶]

این علم راجع به چه بحث می نماید؟ امام باقر علیه السلام فرمود: راجع به وضع زمین و ستارگان آسمان بحث می نماید.

## دوری حاکمان اموی از حجاج

سلیمان بن

عبدالملک پس از برادرش زمام امور را به دست گرفت و روز جمعه دهم ماه صفر سال ۹۹ به درک واصل شد.

او در آغاز زمامداری خود نرمش نشان داد و درهای زندانهای عراق را گشود و افراد بی گناه را آزاد کرد.

بر اثر ظلم و جنایات فراوان حجاج در دوران حکومت خود مردم سراسر مملکت از او ناخشنود بودند و کینه او را در دل داشتند. حاکمان نیرنگ باز اموی که این مسئله را متوجه شدند لباس میش بر تن کرده و خود را در کنار مردم قرار داده و از کارهای حجاج تبری و دوری می جستند.

در یکی از روزهای جمعه خالد بن عبدالله قسری حاکم مکه در نماز جمعه حجاج را فراوان ستود. پس از چند روزی نامه ی سلیمان بن عبدالملک به او رسید که حجاج را دشنام داده بود. خالد جمعه ی دیگر به منبر رفت و گفت:

ابلیس در زمره ی فرشتگان قرار داشت و چنان طاعت خود را نشان می داد که فرشتگان او را از خود برتر می دانستند، اما خدا درون پلید او را می دانست. چون خواست او را رسوا سازد به او فرمود تا آدم را سجده کند و با این فرمان آنچه از ابلیس بر فرشتگان پوشیده بود آشکار شد.

حجاج نیز تا اطاعت امیر المؤمنین را نشان می داد ما برای او فضلی قایل بودیم، اما خداوند امیر المؤمنین را بر درون زشت او آگاه نمود و او را بر دست وی رسوا ساخت. ای مردم! حجاج را لعن کنید، خدا او را لعنت کند. [۴].

[صفحه ۱۳۷]

## شیر نبود، خون بدوش

اسامه بن زید که از جانب «سلیمان بن عبدالملک» استاندار «مصر» بود.

مالیات های جمع آوری شده را شخصا به دمشق آورد و به «سلیمان» تسلیم نمود و گفت:

یـا امیرالمؤمنین من از کشوری آمـده ام که مردم آن دچـار فقر و پریشـانی بسـیار هسـتند. اگر اجازه دهی در گرفتن مالیاتها به مردم ارفاق کنیم و از آنها مالیات کمتری دریافت نمایم تا بتواننـد زنـدگی خود را سـر و صورتی بدهنـد و به آباد کردن شـهر خود برسند تا بدین وسیله در سالهای بعد مالیات های بیشتری از آنها دریافت کنم. «سلیمان» گفت: خدا مرگت دهد. پستان را بدوش تا شیر داشت و وقتی شیر نداشت خون بدوش.

## عمر بن عبدالعزیز به حکومت می رسد

بعـد از سـلیمان، عمر بن عبـدالعزیز در سال ۹۹ به قـدرت رسـید مـدت حکومت او سه سـال بود که در رجب سال ۱۰۱ مرد و قدرت به دست یزید بن عبدالملك رسید.

آنقـدر کثافت کاری بنی امیه زیاد و بی حمـد بود که مردم روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز را رحمت و راحتی برای خویش می دانستند.

موقعی که «عمر بن عبـدالعزیز» به حکومت رسـید، هیأت هایی از اطراف کشور به منظور عرض تبریك و تهنیت به حضور وی آمدنـد. از آن جمله هیأتی بود از حجاز، در آن هیأت نوجوان نابالغی بود که در مجلس عمر بن عبـدالعزیز بپا خاست.تا سـخن بگویـد عمر گفت: آنکس که سـنش از تو بیشـتر است حرف بزنـد زیرا او به سـخن گفتن شایسـته تر است. نوجوان گفت: ای خلیفه ی مسلمین اگر میزان شایستگی سن بیشتر باشد در مجلس شما کسانی هستند که برای خلافت شایسته ترند.

عمر بن عبدالعزیز از سخن نوجوان به شگفت آمد او را تایید کرد و اجازه داد سخن بگوید. نوجوان گفت: از

کشور دوری به اینجا آمده ایم آمدن ما نه برای طمع

[صفحه ۱۳۸]

است نه به علت ترس، طمع نداریم و ...

عمر بن عبدالعزیز گفت: ای پسر مرا موعظه کن نوجوان گفت: ای امیر گروهی بر اثر حلم خداوند مغرور شدند و گروهی به مدح و تمجید مردم، تو از کسانی مباش که حلم الهی یا تحسین مردم از آنها موجب غرورشان گردیده و دچار لغزش شده اند.

نوفل بن ابی فرات می گفت: من نزد عمر بن عبدالعزیز بودم مردی نام یزید را با لقب امیر المؤمنین برد «عمر» به او گفت: او را امیر المؤمنین می خوانی؟!! و دستور داد بیست تازیانه به او زدند. [۵].

## افکار یزید بن عبدالملک

پس از عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک حکومت را بدست گرفت، او در دروان حکومتش کاری جز عیاشی و خوشگذرانی نداشت. در زمان یزید بن عبدالملک ساز و آواز جای خود را باز کرده بود و به قدری به موسیقی علاقه داشت که خوانندگان را از شهرهای دوردست به دمشق دعوت می کردند که جریان هوسبازی او معروف است. [۶].

یزید بن عبدالملک روزی مشغول مدح ابی لهب بود. به او گفتند: ابی لهب کافر بوده و پیغمبر خدا را مورد آزار قرار داده است. گفت: می دانم ولی چون آواز خوبی داشته من از او خوشم آمده تعریفش کردم!

[صفحه ۱۳۹]

## هشام به حکومت می رسد

هشام پس از مرگ برادرش یزید بن عبدالملک بر مسند حکومت نشست.

در نزدیک شام محلی را به نام «رُصَافَه» با باغها و تالارها درست کرده بود و به عنوان محل ییلاقی شخصی از آن استفاده می کرد.

رُصَافَه شهری ییلاقی در نزدیکی فرات و پایتخت ییلاقی هشام بود. هشام در این شهر مرد و در همانجا دفن شد.

او فرزند عبدالملک دهمین خلیفه از دودمان امیه است که در سال ۱۰۵ به حکومت رسید و مدت حکومت وی قریب ۲۰ سال به طول انجامید و روز چهارشنبه ۹ روز مانده به آخر ربیع الاول در سال ۱۲۵ به درک واصل شد.

یعقوبی مورخ بزرگ درباره ی هشام می گوید:

هشام با سیاست ترین رجال بنی امیه بو و او مردی بخیل و حسود و تندخو و قسی القلب و بی رحم و زبان دراز بود.

مسعودی می نویسد:

هشـام، از جمله ی سیاسـتمداران معروف بنی امیه است. او یکی از سه سیاسـتمدار معروف بنی امیه بود که عبارتنـد از معاویه و عبدالملک و

[صفحه ۱۴۰]

هشام و به

هشام، درهای سیاست تخته شد. [۷].

بعد از قریب بیست سال حکومت و ظلم، مرگ هشام این خلیفه ی این خلیفه ی ظالم اموی آنقدر برای مردم مسرت آمیز بود که ملت از شنیدن این خبر به رقص و پایکوبی پرداختند.

مردم شام بعد از هشام، استقبال شایانی از ولید برادرزاده ی هشام و رقیب فرزند هشام به عمل آوردند. و امید داشتند بلکه ولید، آنان را از مظالم دستگاه هشام نجات بخشد اما افسوس که مردم در اشتباهی دور بودند.

## سؤال هشام از امام باقر علیه السلام

زهری می گوید: یک سال هشام بن عبدالملک به قصد حج عازم حجاز شد. بعد از مراسم حج، هشام وارد مسجد الحرام شد در حالی شد در حالی که داخل مسجد بود «سالم» که دستیار هشام بود گفت: این «محمد بن علی» است.

هشام گفت: یعنی همان شخصی که اهل عراق فریفته و خواهان او هستند.

سالم گفت: به نزد وی برو و بگو هشام امیر المؤمنین سؤال می کند که فردای قیامت تا وقتی که به حساب آنها رسیدگی شود مردمان چه خواهند خورد و چه خواهند آشامید؟

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند مردم را بر زمینی که تمیز و پاکیزه باشد و در او رودخانه های گوناگون باشد محشور می کند و مردم از آنها خواهند خورد و آشامید تا به حساب آنها رسیدگی شود.

چون هشام جواب را شنید گفت: الله اکبر، برو و بگو در آن روز با آن همه گرفتاری و بیچارگی باز مردم به فکر خوراک و آشامیدن خواهند بود؟

[صفحه ۱۴۱]

امام باقر علیه السلام فرمود: اهل جهنم با اینکه در آتش هستند و معذب می باشند باز می گویند

أفیضوا علینا من الماء أو مما رزقکم الله [۸]

اهل جهنم به

اهل بعهشت می گویند که برای ما از آب بهشت به مقدار رفع تشنگی بدهید یا انواع غذاهایی که خداوند به شما روزی داده است.

در اینجا هشام ساکت شد.

## احضار امام باقر علیه السلام در شام

امام صادق علیه السلام می فرماید:

یک سال هشام بن عبدالملک برای حج به مکه آمد در همان سال امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم به مکه رفتند. در یک محفلی امام صادق علیهم السلام بیاناتی اینگونه فرمودند:

حمد می کنم خدای بزرگ را که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به مقام نبوت مبعوث نمود و ما اهلبیت را به وسیله ی او امتیاز بخشید. ما برگزیدگان خدا در میان مردم و برجستگان و جانشینان خدا هستیم. سعادتمند کسی است که از ما پیروی کند و شقی و بد بخت کسی است که مخالف و دشمن ما باشد.

«مسلمه» برادر هشام این جریان را به اطلاع هشام رسانید ولی هشام کاری نکرد تا اینکه آنها به شام و ما به مدینه رفتیم. در این هنگام هشام پیکی از شام به مدینه فرستاد و به فرماندار مدینه دستور داد پدرم و مرا به شام بفرستد. فرماندار مدینه هم ما را به شام فرستاد. بعد از ورود به شام هشام تا سه روز اجازه ی ورود نداد و در روز چهارم بر او وارد شدیم. وقتی وارد قصر شدیم و به جایگاه هشام رسیدیم هشام روی تخت نشسته بود و سران سپاه و رجال درباری همه سر تا پا غرق در سلاح در دو طرف ایستاده بودند. در جلو هدفی را گذاشته بودند و بزرگان بنی امیه مشغول مسابقه تیراندازی بودند. پدرم امام.باقر علیه السلام جلو بودند و

من از پشت سر ایشان وارد

[صفحه ۱۴۱]

شدیم. هشام گفت! ابا محمد با بزرگان خویشاوند خود تیراندازی کن.

امام باقر علیه السلام فرمود: من پیر شده ام و موقع تیر اندازی من گذشته است مرا معاف بدار.

هشام گفت: به حق خدایی که ما را به دین خود و به پیامبرش امتیاز بخشیده امکان ندارد. حتما باید تیر اندازی کنی و در این هنگام هشام به یکی از شخصیت های بنی امیه اشاره نمود و گفت: کمانت را به امام باقر علیه السلام بده. امام باقر علیه السلام کمان را از او گرفت و یک تیر در چله کمان نهاد و وسط هدف جای گرفت. سپس تیر دوم را پرتاب کردند. تیر وسط تیر اول قرار گرفته و آن را شکافت تا به آهن سر تیر رسید. امام باقر علیه السلام نُه تیر به دنبال هم به هدف زدند که هر کدام تیر قبلی را می شکافت و در یکدیگر داخل می شد.

در این هنگام هشام چنان به اضطراب افتاد که نمی توانست خو را نگه دارد. سپس گفت: خوب تیر انداختی، تو بهترین تیر انداز از عرب و عجم هستی! چگونه می گفتی که پیر شده ام؟ در این هنگام هشام سر به زیر انداخت و شروع به فکر کردن کرد در حالی که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در مقابلش ایستاده بودند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: پس از مدتی که ایستادیم، پدر خشمگین شد و هر وقت خشمگین می شد به آسمان نگاه می کرد نگاه خشم آلودی که آثار آن در چهره اش آشکارا دیده می شد در این هنگام هشام که متوجه جریان شد. صدا زد نزد من بیا محمد!

پـدرم بالاـی تخت رفت من نیز از پی ایشـان رفتم همین که به نزدیـک او رسـید هشـام از جـای خـود حرکت نمـوده او را بغل گرفت و طرف راست خود نشانیـد و مرا نیز در بغـل گرفته طرف راست پـدرم نشانیـد. سـپس هشام رو به امام باقر علیه السـلام نموده و گفت: یا محمـد! تا وقتی کسـی ماننـد شـما در میان قریش باشـد سـیادت بر عرب و عجم دارند احسن! از کجا این تیر اندازی را آموخته ای؟ چقدر وقت صرف آموختن آن نموده ای؟

[صفحه ۱۴۳]

امام باقر علیه السـلام فرمود: ای هشام می دانی که اهل مـدینه تیر انـدازی می کننـد من نیز در کودکی تیر اندازی کرده ام ولی بعد ترک کردم. چون امیر المؤمنین از من خواست باز یادی از آن روزها کردم. هشام گفت: از وقتی که خود را شناختم چنین تیر اندازی ندیده ام. گمان نکنم کسـی در روی زمین بتواند چنین تیر اندازی کند. آیا فرزند شـما جعفر می تواند همینطور تیر اندازی کند؟امام باقر علیه السلام فرمود: ما از اجداد خود کمال و تمام امتیازاتی که در این آیه نازل نموده به ارث برده ایم:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [۹].

امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اکنون راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

ما جهان را به ارث برده ایم و جهان هیچگاه خالی از حجتی که قـدرت بر انجام امور شـگفت انگیز داشـته باشد خالی نیست و آن قدرت به غیر از ما خانواده، به خانواده ی دیگری داده نشده است.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: در اینجا هشام چشم راست او برگشت و

صورتش قرمز شـد، این برگشـتن چشم و قرمزی صورت علامت خشم او بود، هشام قـدری سـر به زیر انداخت سـپس سـر بلند نمود و گفت: مگر من و شما هر دو از فرزندان عبد مناف نیستیم؟ مگر ما هر دو دارای یک نژاد نیستیم؟

امـام بـاقر علیه السـلام فرمود: چرا ما نیز از همان نژادیم، ولی خداونـد از خزانه ی غیب خود به امتیازهایی داده که به هیچکس نداده است.

هشام گفت: مگر خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از نژاد عبد مناف برای همه ی مردم سیاه و سفید و قرمز نفرستاده است. از کجا شـما به ارث، مقامی را بر دیـد که دیگری داده نشـد. پیامبر برای همه ی مردم فرسـتاده شد، این آیه قرآن نیز می فرماید:

[صفحه ۱۴۴]

«و لله میراث السموات و الارض» [۱۰].

میراث آسمان و زمین از خداست.

از کجا به شما این علم رسید با اینکه بعد از پیامبر اسلام، دیگر پیامبری نیست و شما هم پیامبر نیستید؟

امام باقر علیه السلام فرمود: از فرموده ی خدای بزرگ به پیامبر خود در این آیه:

لا تحرک به لسانک لتعجل به [۱۱].

زبان خود را مگشا که عجله کنی.

پیـامبری که نبایـد برای دیگران زبـان باز کنـد خداونـد به او امر و دسـتور می دهـد که به این امتیاز را بدهـد و دیگران محروم باشـند. به همین جهت پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم تنها با علی به گفتگوی سری پرداخت و خداوند این آیه را نازل نمود.

«و تعیها اذن واعیه» [۱۲].

«حفظ می کند آن اسرار را گوش شنوا.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحاب خود فرمود: از خداوند در خواست کردم

که آن گوش، گوش علی باشد. به همین جهت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در کوفه گفت: پیامبر برای من هزار در از علم گشود که از هر در، هزار در دیگر باز می شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امتیازاتی می دهید. آنچنان که خدا پیامبر را ممتاز گردانید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز علی را به برادری خود امتیاز بخشید. لذا آن نیرو و قدرت از راه ارث به ما رسید بدون اینکه حتی سایر بستگان ما شریک باشند.

هشام گفت: علی ادعای علم غیب می کرد با اینکه خداوند هیچکس را بر غیب مطلع نکرده است. او از کجا چنین ادعایی می کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند

[صفحه ۱۴۵]

بزرگ نوشته ای برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد که در ان تمام اسرار گذشته و آینده تا روز قیامت در آن بود. چنانکه این آیه شاهد است.

«و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شی ء و هدی و رحمه و بشری للمؤمنین» [۱۳].

«ما برای تو کتابی را فرستادیم که تفصیل هر چیز در آن است و هدایت و رحمت بشارت برای مؤمنین است.»

خداوند به پیامبرش وحی کرد که تمام اسرار را با علی در میان بگذارد و علی بعد از او قرآن را جمع کند، و غسل و کفن و سایر کارهای دفن او را علی به انجام برساند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حرام است بر خانواده و اصحابم که نگاه به عورت من کنند مگر برادرم علی، او از من است و من از او هستم،

سود من از او و سود او از من و زیان او و من همینطور است. او پرداخت کننده ی قرض من و انجام دهنده ی تعهدات من است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب خود فرمود: علی بن ابیطالب بر تأویل قرآن جنگ خواهد کرد همانطوری که من در تنزیل آن جنگ نمودم. هیچکس جز علی وارد بر تمام تأویل قرآن نبود. به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهترین داور شما علی است. و عمر بن خطاب گفت: «لو لا علی لهلک عمر» (اگر علی نبود عمر هلاک می شد) عجب اینجاست که عمر قبول دارد و دیگران انکار می کنند.

در این هنگام هشام سر به زیر انداخت و سپس سر برداشته و گفت: حاجت خود را بخواه، حضرت فرمود: زن و بچه ام را با آمدن خود به وحشت انداختم. هشام گفت: خداوند وحشت آنها را با برگشتن شما از بین می برد همین امروز حرکت کن.

## امام باقر علیه السلام و عالم مسیحی

امام صادق علیه السلام فرماید: آنگاه پدرم او را بغل گرفت، من نیز کار پدرم را کردم و با هم حرکت کردیم و از کاخ بیرون شدیم. جلو کاخ هشام میدانی بود که در

[صفحه ۱۴۶]

آخر میدان عده ی زیادی روی زمین نشسته بودند. پدرم پرسید اینها کیستند؟ دربانان گفتند: اینها کشیش و راهب های نصاری هستند. آن شخص دانشمند.آنها است که در هر سال یک روز می نشیند و مسایل ایشان را جواب می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: در این هنگام پدرم سر خود را در جامه پیچید، من هم همان کار را کردم و در میان آنها

رفتیم و در یک گوشه نشستیم. این جریان را به هشام گزارش کردند. او چند نفر از افراد خود را فرستاد تا جریان را گزارش کنند. چند نفر از مسلمانان نیز اطراف ما را گرفتند.

عالم نصاری پیش آمد ابروهایش را با پارچه ای بسته بود که روی چشمش را نگیرد. تمام راهبان و کشیشها از جای خود حرکت کرده و بر او سلام کردند و او را در صدر مجلس نشاندند. مردم گردش را گرفتند. من و پدرم امام باقر علیه السلام در میان آنها بودیم. عالم نصاری چشم به اطراف انداخت و نگاهی به امام باقر علیه السلام انداخت و گفت: تو از ما هستی یا از امت پیامبر اسلام؟

امام باقر علیه السلام فرمود: از امت پیامبر اسلام.

علام نصاری پرسید: از دانشمندان آنها هستی یا از نادانان؟

امام باقر علیه السلام فرمود: از نادانان نیستم.

در این وقت آثار اضطراب و ناراحتی زیاد در چهره ی عالم نصاری مشاهده شد. سپس گفت: از تو چند سئوال می کنم.

### سؤالات عالم مسیحی از امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

عالم نصاری پرسید: چطور ادعا می کنید که اهل بهشت غذا و آب می خورند ولی ادرار و مدفوع ندارند، چه دلیلی بر این ادعا دارید که بتوان آن را قبول کرد؟

امام باقر علیه السلام فرمود: دلیل آن بچه ای است که در رحم مادر است. غذا می خورد

[صفحه ۱۴۷]

ولی فضله ندارد.

در اینجا دانشمند مسیحی خیلی مضطرب شد و گفت: مگر تو نگفتی که از دانشمندان نیستم.

امام باقر علیه السلام فرمود: گفتم از نادانان نیستم، فرستادگان هشام تمام این سخنان را می شنیدند.

عالم مسیحی گفت سئوال دیگری دارم، امام باقر علیه السلام فرمود: بپرس مسیحی پرسید: شما ادعا می کنید

میوه های بهشتی همیشه تر و تازه است و برای تمام اهل و بهشت آماده است، چه دلیلی بر این مطلب داری که بتوان قبول کرد؟

امام باقر علیه السلام فرمود: دلیل بر این مطلب خاک است که همیشه تر و تازه است و نزد تمام جهانیان موجود و حاضر است.

عالم مسیحی ناراحت شده و گفت: مگر تو نگفتی من از دانشمندان نیستم؟

امام باقر علیه السلام فرمود: من از نادانان نیستم.

عالم نصاری گفت: سئوال دیگری دارم.

امام باقر علیه السلام فرمود: بپرس.

عالم نصاری پرسید: کدام ساعت از شبانه روز است که نه از روز حساب می شود و نه از شب؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آن ساعت بین سپیده دم تا برآمدن خورشید است که بیمار در آن وقت سبک می شود و شخص خوابیده بیدار می گردد و بیهوش به هوش می آید.

در این وقت عالم مسیحی ناله و فریادی کشید و گفت: یک سئوال دیگر دارم که به خدا قسم نمی توانی جواب آن را بدهی.

امام باقر علیه السلام فرمود: هر سئوالی داری بپرس بدان که قسم بی موردی خوردی و باید کفاده دهی.

عالم مسیحی پرسید: بگو کدام دو نفر بودند که در یک روز متولد شدند و در یک

[صفحه ۱۴۸]

روز از دنیا رفتند، یکی پنجاه سال عمر کرد و دیگری صد و پنجاه سال عمر کرد.

امام باقر علیه السلام فرمود: آنها عزیر و عزیزه بودند که در یک روز متولد شدند و همینکه به سن بیست و پنج سالگی رسیدند، عزیز سوال الاغ خود بود که به روستایی در انطاکیه عبورش افتاد، آن روستا ویران شده بود. عزیز با خود گفت: من در شگفتم که چگونه خداوند این مرده ها را زنده می کند.

بـا اینکـه عزیز هـدایت یـافته بـود ایـن حرف را زد. تـا ایـن حرف را زد خداونـد بر او خشم گرفت و روح او را قبض کرد و به صورت مرده درآمـد. عزیز صد سال مرده بود سـپس خداوند او را با الاغ و غذا و آبی که همراه داشت دو مرتبه مثل اول زنده کرد و به خـانه ی خود برگشت. عزیزه که برادر او بود او نشـناخت. عزیز درخواست کرد او را به عنوان مهمـان بپـذیرد، عزیزه قبول کرد و او را وارد منزل نمود. پسـران عزیزه و پسران پسرش آمدند با اینکه سن زیادی از همه گذشته بود ولی عزیز در آن هنگـام جوانی بیست و پنـج سـاله بود. عزیر خـاطراتی از برادر خود و برادر زادگـان خود نقـل کرد. آنها نیز گفته های عزیز را تصـدیق نمودنـد و گفتند: ای جوان تو از کجا خاطرات سالهای بسـیار دور را می دانی؟ عزیزه که پیرمردی صد و بیست و پنج ساله بود گفت: من کسی را ندیده ام که از تو آگاه تر باشد نسبت به ایام جوانی من و برادرم، تو از اهل آسمانی یا اهل زمین.

عزیز گفت: من عزیز برادر تو هسـتم که خداونـد به واسـطه ی حرفی که زدم بر من خشم گرفت،.با اینکه پیامبر بودم صد سال مرا به صورت مرده در آورد. سپس زنده ام کرد تا یقین همه زیاد شود و همه بدانند خدا هر کاری را می تواند انجام دهد. این همـان الاـغ و غـذا و آبی است که در هنگـامی که از نزد شـما بیرون رفتم بـا خـود داشـتم، خداونـد آنهـا را به صـورت اول بر گردانیده است.

برادر و بچه هایش او

را شناختند و مسئله ی قیامت و زنده شدن برای آنها چیز ساده ای شد. سپس بیست و پنج سال دیگر با هم زندگی کردند و در یک روز هر دو از دنیا رفتند.

در اینجا دانشمند مسیحی از جای خود حرکت کرد، مسیحیان نیز به احترام او

[صفحه ۱۴۹]

حرکت کردند. در راه به پیروان خود گفت: از من داناتر را آورده اید و در میان خود نشانده اید که آبروی مرا ببرد و مرا مفتضح نماید تا مسلمانان بدانند بین آنها کسی است که تمام علوم ما را می داند و اطلاعاتی دارد که ما نداریم. به خدا قسم دیگر با شما سخن نخواهم گفت و بعد از این برای پاسخ سئوالهای شما نخواهم نشست. همه متفرق شدند، بعد از رفتن مردم امام باقر علیه السلام به طرف منزلی که در آن ساکن بودند رفتند. که از طرف هشام یک نفر با جایزه آمد و گفت هشام دستور داده که توقف نکنید همین حالا رهسپار مدینه شوید. زیرا مردم فریفته ی بحث و مناظره ی شما با عالم نصاری شده اند.

امام باقر علیه السلام هم به طرف مدینه حرکت کردند.

### امام باقر علیه السلام در شام

ابی بکر حفری می گوید:

یکبار امام باقر علیه السلام را به شام به نزد هشام بن عبدالملک بردند. قبلا هشام بن عبدالملک به درباریان خود گفته بود، وقتی که که من از سرزنش امام باقر علیه السلام دست کشیدم شما شروع به سرزنش کنید. وقتی که امام باقر علیه السلام داخل شد با دست اشاره به همه نمود و فرمود: سلام بر همه ی شما، آنگاه آن حضرت نشست. هشام از اینکه امام باقر علیه السلام او را به عنوان خلیفه سلام نکرده و بدون اجازه نشسته، بسیار خشمگین شده

و گفت: «محمد بن علی» چه شده که پیوسته یکی پس از دیگری خروج می کنید و اختلاف به وجود می آورید و مردم را به پیشوایی خود دعوت می کنید. خیال می کنید امام هستید با اینکه علم و اطلاعی ندارید. هشام از این قبیل حرفها زد و همین که ساکت شد، دیگر درباریان، یکی یکی شروع به سرزنش نمودن امام کردند.

پس از اندک مدتی امام باقر علیه السلام از جای خود حرکت نموده و فرمود: شما چه تصور می کنید و هدف شما از این کارها چیست؟

هدایت همه ی ملت عرب به وسیله ی خانواده ی ما انجام گرفت و به وسیله ی ما کار شما پایان می پذیرد. اگر شما یک قدرت زودگذری دارید ما را سلطنتی طولانی است.

[صفحه ۱۵۰]

بعد از حکومت ما، دیگر حکومتی نخواهد بود. زیرا ما اهل عاقبت هستیم و خداوند می فرماید:

«و العاقبه للمتقین» [۱۴].

«عاقبت از آن پرهیزکاران است.» [۱۵].

## اخطار امام باقر علیه السلام به جابر جعفی

نعمان بن بشیر می گوید:

من با جابر بن یزید جعفی در سفر به حجاز همسفر بودم، وقتی خواستم به کوفه برگردیم جابر در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسید و با او وداع و خداحافظی نمود و به طرف کوفه حرکت کردیم همین که به «أُخَیْرِجَه» رسیدیم و نماز ظهر را خواندیم مردی بلند قد و گندمگون نامه ای را که به همراه داشت به جابر داد. جابر آن را بوسید و بر چشم خود گذاشت. نامه از طرف امام محمد باقر علیه السلام بود که هنوز جوهر آن خشک نشده بود. جابر از آن مرد پرسید: چه وقت از آقایم جدا شدی؟ آن مرد گفت: در همین لحظه از او جدا شدم. جابر پرسید:

قبل از نماز یا بعد از نماز؟ آن مرد گفت: بعد از نماز.

جابر نامه را باز کرد و شروع به خواندن نامه کرد، اما هر چه بیشتر نامه را می خواند چهره اش بیشتر درهم می شد تا آنکه خواندن نامه تمام شد و آن را در جیبش نهاد. از آن لحظه به بعد دیگر جابر خنده نکرد تا اینکه به کوفه رسیدیم. روز بعد از ورود ما به کوفه، به جهت احترام به دیدن جابر رفتم، دیدم جابر از منزل خارج شده در حالی که چند استخوان به گردن انداخته و سوار یک چوب شده و فریاد می زند:

منصور بن جمهور امیری است غیر مأمور و چند چیز دیگر مثل همین کلمات را می خواند.

نگاهی.به جابر کردم او نیز نگاهی به من کرد و چیزی نگفت، من شروع به گریه

[صفحه ۱۵۱]

کردم بعد از مدتی بچه ها دور من و جابر جمع شدند و مردم نیز اجتماع نمودند. جابر حرکت کرد تا داخل میدان کوفه شد و بچه ها به دنبالش به دور میدان می دویدند.

مردم می گفتند: جابر دیوانه شده است، به خدا سوگند چند روز بیشتر نگذشت که نامه ی هشام بن عبدالملک به فرماندار کوفه رسید که در نامه نوشته بود: مردی به نام جابر جعفی در کوفه است. گردن او را بزن و سرش را برای من بفرست.

فرماندار از اطرافیان پرسید جابر کیست؟ گفتند: مردی دانشمند، فاضل و صاحب حدیث است که به حج رفته بود ولی افسوس که اکنون دیوانه شده است او دیگر در میان میدان با بچه ها چوب سوار است و با آنها بازی می کند، فرماندار به میدان آمد و مشاهده

کرد که جابر سوار بر چوب شده و بازی می کند.

فرماندار گفت: خدا را شکر که مرا از ریختن خون او حفظ کرد.

مـدتی نگذشت که «منصور بن جمهور» وارد کوفه شد و آنچه جابر گفته بود انجام پذیرفت. منصور بن جمهور از طرف «یزید بن ولیـد» فرماندار کوفه شد. او بعد از عزل «یوسف بن عمر» به این مقام رسـید. یعنی در سال» ۱۲۶ «دوازده سال پس از.وفات امام باقر علیه السلام. [۱۶].

## مناظره با عبدالملک

مردی به عبـدالملک مروان گفت: من می خواهم با تو مناظره ای بکنم به شـرط.اینکه اول به من امان دهی. عبـدالملک گفت: تو را امـان دادم. آن مرد گفت: بگو ببینم این مقامی که در آن قرار گرفته ای، پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم تو را به این منصب تعیین کرده است؟

عبدالملک گفت: نه.

[صفحه ۱۵۲]

آن مرد پرسید: مردم جمع شدند و تو را انتخاب کردند؟

عبدالملک گفت: نه

مرد پرسید: آیا آنها که با تو بیعت کرده بودند لازم بود وفا نمایند؟ عبدالملک گفت: نه.

آن مرد پرسید: در شوری تو را تعیین نمودند؟

عبدالملک گفت: نه

آن مرد گفت: پس تو به زور بر آنها حکومت می کنی و مال و جان آنها را در اختیار گرفته ای؟

عبدالملک گفت: آری همینطور است.

مرد گفت: پس چرا نام خود را امیر مؤمنان نهاده ای، با اینکه خدا و رسول و مسلمانان تو را امیر نکرده اند؟

عبدالملک گفت: از مملکت من بیرون برو و در غیر این صورت گردن تو را می زنم. [۱۷].

## اعتراض به سخنرانی عبدالملک

ابوحمزه ی ثمالی روایت کرده است که:

شخصـی در مجلس سـخنرانی عبـدالملک مروان در مکـه حاضـر بـود، عبـدالملک مشـغول سـخنرانی بـود تـا اینکـه سـخنرانی عبـدالملک رسـید به موعظه کردن، در این هنگام آن مرد بلند شد و گفت: بس کن، دیگر موعظه کافی است! ای عبدالملک! شمـا مردم را به تقوا امر می کنیـد ولی خودتـان عمـل نمی کنیـد و مردم را نهی می کنیـد، اما خودتان از حرام خودداری نمی کنید، ما باید مطیع کردار شما باشیم یا مطیع گفتار شما؟!

اگر بگویید پیرو روش شما باشیم چگونه ممکن است پیرو ستمگران بود، با چه

[صفحه ۱۵۳]

دلیلی ما از تبهکارانی پیروی کنیم که اموال

خـدا را ثروت خـود حسـاب می کننـد و بنـدگان او را برده ی خـویش می شـمارند. اگر می گوییـد اطـاعت امر مـا را کنیـد و نصـیحت ما را بپذیرید آیا ممکن است کسـی که خود را نصـیحت نمی کند یا خویشـتن را پند نمی دهد به دیگری پند دهد و ...

رها کنیـد حکومت را و دست از قفل و بند آن بردارید، راه را باز کنید تا کسانی که آنها را به اطراف جهان آواره کرده اید و در بدر بیابانها شده اند پیش بیایند.

به خدا سوگند ما هرگز خود را در اختیار شما قرار نداده ایم و شما را حاکم بر مال و جان و دین خویش نکرده ایم تا به روش ستمگران رفتار کنند؟

با این همه بدانیـد که ما منتظر پایان مـدت و به آخر رسـیدن حکومت شـما و تمام شدن رنج و محنت خود هستیم، هر کدام از شما که بر سـریر حکومت نشیند مدت معینی دارد و به ناچار باید پرونده اش ورق بخورد در این هنگام یکی از مأموران مسلح عبدالملک نزدیک آن مردم آمد او را گرفت و دیگر از او خبری نشد که چه بر سرش آوردند.

## سعد بن عبدالملک در کنار امام باقر علیه السلام

ابوحمزه ی ثمالی روایت کرده است:

روزی سـعد بن عبـدالملک خـدمت امام باقر علیه السـلام رسـید. سـعد از فرزنـدان عبـدالعزیز بن مروان بود. سـعد مانند زنهای مصـیبت زده اشک می ریخت. امام باقر علیه السـلام فرمود: چرا گریه می کنی؟ سـعد عرض کرد: چرا گریه نکنم و حال آنکه در قرآن مرا از شجره ی ملعونه (بنی امیه) شمرده اند.

امام باقر علیه السـلام فرمود: ای سـعد! تو از آنها نیستی تو از آنها نیستی، تو از جمله افراد خاندان بنی امیه هستی که از خانواده ی اولاد پیامبر به

شمار می روی. مگر نشنیده ای این آیه ی قرآن را که خداوند از قول ابراهیم نقل می کند:

[صفحه ۱۵۴]

«فمن تبعنی فانه منی.» [۱۸].

«هر کس از من پیروی کند او از جمله ی ما می باشد.»

امام باقر علیه السلام سعد را سعدالخیر نامیده بود. [۱۹].

## پیشگویی امام باقر علیه السلام درباره ی «محمد بن عبدالله»

اسلم غلام محمد حنفیه می گوید: در خدمت حضرت باقر علیه السلام در مسجد الحرام بودم و در کنار آن حضرت به زمزم تکیه داده بودم. دیدم که «محمد بن عبدالله محض» در حال است. امام باقر علیه السلام فرمود: این جوان را می شناسی؟ گفتم: آری، او «محمد بن عبدالله بن حسن» است. حضرت باقر علیه السلام فرمود: او به زودی قیام می کند و در حال بدی کشته خواهد شد. سپس حضرت فرمود: این حدیث را به احدی نقل نکنی که امانت نزد تو سپردم.

اسلم می گوید: اما من نتوانستم امانت را حفظ کنم لذا به «معروف بن خربود» نقل کردم و از او پیمان گرفتم که به کسی نگوید: ما چهار نفر از اهل مکه صبح تا شب خدمت آن حضرت بودیم. معروف عرض کرد: آقا آن حدیث که اسلم برای من نقل کرده، مایلم از خودتان بشنوم. در اینجا امام باقر علیه السلام روی به اسلم نموره و فرمود: اسلم! چرا نقل کردی؟ اسلم عرض کرد: آقا من همان پیمانی را که شما از من گرفتید از او گرفتم.

در اینجا حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر تمام مردم روی زمین شیعه ی ما باشند. سه قسمت از چهار قسمت آنها شکاک خواهند بود و یک قسمت باقیمانده هم احمقند. [۲۰].

[صفحه ۱۵۵]

## ادعای عبدالله بن حسن

جابر بن یزید جعفی می کوید:

روزی از مجلس «عبدالله بن حسن» گذشتم در حالی که می گفت:

چه چیز، «محمد بن علی «(امام باقر علیه السلام) را بر ما فضیلت داده است و ... بعد از چند روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و گفته ی عبدالله را به آن حضرت عرض کردم، حضرت لبخندی زدند و به من

فرمودند:

جابر بنشین. اول کسی که از این درب وارد خواهد شد عبدالله بن حسن خواهد بود. من مرتب نگاه می کردم تا ببینم چه کسی وارد خواهد شد با اینکه یقین داشتم امام علیه السلام راست می گوید، ناگاه دیدم عبدالله با یک قیافه ای که حاکی از خودخواهی است در حال وارد شدن است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

عبدالله تو می گفتی چه چیز، «محمد بن علی» را بر من فضیلت داده است با اینکه حضرت محمد و علی، هم جد اوست و هم جد من هستند و بعد امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر گودالی را آماده کن و آًن را پر از هیزم کن و آنگاه آن را آتش بزن. جابر می گوید: گودال را آماده کردیم و همینکه آتش را روشن کردیم و افروخته شد و به صورت خرمنی گداخته درآمد، حضرت باقر علیه السلام نگاه خود را به جانب عبدالله کردند و فرمودند: اگر معتقدی که دارای آن مقام هستی داخل

[صفحه ۱۵۶]

آتش برو که تو را زیان نمی رساند. در اینجا «عبدالله» مات و متحیر شد و نتوانست چیزی بگوید. امام باقر علیه السلام لبخندی زدند و فرمودند:

ای جابر «بهت الذی کفر.» [۲۱].

## درخواست ابوبصیر

ابوبصیر خدمت امام باقر علیه السلام عرض کرد:

آقا من خدمتگزار شما و از شیعیان شما هستم. کور و نابینا و ناتوان هستم، می خواهم برای من بهشت را ضمانت کنی. امام باقر علیه السلام فرمود: می خواهی به تو علامت ائمه را نشان بدهم، عرض کردم: چه مانع دارد که جمع بین هر دو نمایی، (هم ضمانت بهشت و هم علامت ائمه).

امام باقر علیه السلام دست روی چشمان من کشید، همینکه دست روی چشم کشید تمام ائمه

را در همان خانه ای که نشسته بودیم با چشم خود دیدم. آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: اکنون چشم خود را باز کن چه می بینی؟ ابوبصیر می گوید: به خدا قسم، جز سگ و خوک و بوزینه چیزی دیگر ندیدم. عرض کردم این بخت برگشتگان چه کسانی هستند که مسخ شده اند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: اینها را که می بینی جمعیت انبوه مخالفین ما هستند که اگر پرده برداشته شود شیعیان مخالفین خود را جز به این صورت نمی بینند. آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: حالا اگر میل داری چشم تو را همینطور بگذارم و اگر می خواهی ضامن بهشت شوم باید شما را برگردانم به صورت اول، ابوبصیر عرض کرد: آقا من احتیاج به تماشای این مردم بد سیرت ندارم، مرا برگردان به صورت اول خودم، من هیچ چیز را با بهشت معاوضه نمی کنم. آنگاه امام باقر علیه السلام دست بر چشم او کشید و مثل اول نابینا شد.

[صفحه ۱۵۷]

## ابو بصیر چه می بیند؟

در ایام موسم حج بود. ابوبصیر در خدمت حضرت امام باقر علیه السلام عرض کرد: «ما اکثر الحجیج و اعظم الضجیج»

«چقدر حاجی زیاد است و صدای داد و فریاد همه جا را گرفته است.»

امام باقر علیه السلام فرمود:

«بل ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج»

«بلکه داد و فریاد است ولی حاجی چقدر کم است.»

آنگاه امام باقر علیه السلام به ابوبصیر فرمود: آیا علاقه داری درستی سخن مرا با چشم خود ببینی؟ سپس حضرت دست خود را روی دو چشم ابوبصیر گذاشتند و دعایی خواندند آنگاه ابوبصیر بینا شدند. امام باقر علیه السلام فرمود: اکنون نگاه کن به حاجیها. ابو بصیر می گوید: نگاه کردم دیدم بیشتر مردم به شکل بوزینه و

خوک هستند و مؤمن چون ستاره ی درخشان در شب تاریک، در میان آنها از دور دیده می شود. ابوبصیر عرض کرد: صحیح می فرمایید حاجی کم است.پس حضرت دعایی خواند و دوباره ابوبصیر نابینا شد. ابوبصیر از حضرت خواهش نمود همینطور بینا بماند. امام باقر علیه السلام فرمود: ما از تو مضایقه نداریم. خداوند هم به تو س.تم روا نداشته است. آنچه مصلحت تو بوده وبرای تو قرار داده است. می ترسم مردم فریفته ی ما شوند و فضل خدا را بر ما فراموش کنند. آنگاه ما را در مقابل خدا بپرستند. با اینکه بنده ی او هستیم و از عبادتش سرپیچی نمی کنیم و از فرمانبرداری او خسته نمی شویم و تسلیم او هستیم. [۲۲].

[صفحه ۱۵۸]

## پسر عمر و امام باقر علیه السلام

کردی از پسر عمر مسئله ای سئوال کرد، پسر عمر نتوانست جواب آن مرد را بدهد لذا پسر عمر گفت: برو و از آن پسر بپرس و اشاره به امام باقر علیه السلام نمود و هر چه جواب داد به نزد من بیا و جواب او را به من بگو.

## اسرار بر جابر جعفی سنگینی می کند

امام باقر علیه السلام به جابر جعفی هفتاد هزار حدیث آموخت و به او فرمود: ای جابر مبادا به کسی اظهار کنی. جابر عرض کرد: آقا فدایت شوم، بار سنگینی بر من نهاده ای با این همه اسراری که به من آموخته ای! و اینک می فرمایید من آنها را به کسی نگویم، گاهی از اوقات چنان سینه ام به جوش می آید که حالت شبیه به جنون به من دست می دهد.

امام باقر علیه السلام فرمود: هر وقت اینطور شدی به طرف قبرستان برو و در آنجا گودالی را حفر کن و سپس سر خود را درون آن گودال قرار بده و بگو «محمد بن علی» چنین و چنان گفت. [۲۳].

[صفحه ۱۵۹]

## قَتادَه عالم بصره در خدمت امام باقر علیه السلام

ابوحمزه ی ثمالی می گوید: در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم مردی جلو آمد و به من سلام کرد و گفت: شما چه کسی هستی؟ من گفتم: یک نفر از اهل کوفه هستم، چه کار داری؟ آن مرد گفت: تو حضرت باقر محمد بن علی را می شناسی؟

ابوحمزه گفت: آری، با او چه کار داری؟

آن مرد گفت: چهل مسئله آماده نموده ام تا از او بپرسم تا هر چه درست بود بگیرم و هر چه صحیح نبود رها کنم.

ابوحمزه به او گفت: تو آنقدر عالمی که بین حق و باطل فرق می گذاری؟

آن مرد گفت: آری.

ابوحمزه به او گفت: در این صورت که حق و باطل را می شناسی چه احتیاجی به امام باقر علیه السلام داری؟

در اینجا آن مرد ناراحت شده و گفت: شما مردم کوفه گروهی کم طاقت هستید. اگر حضرت باقر را دیدی به من خبر بده.

در همین بین امام

باقر علیه السلام که با چند نفر از اهل خراسان و عده ای دیگر از اصحاب که دورش را گرفته بودند و مسایل از آن حضرت می پرسیدند وارد مسجد شدند امام باقر علیه السلام در جایگاه خود نشستند. آن مرد هم نزدیکم امام رفتند و نزد آن حضرت نشستند. ابوحمزه ی ثمالی هم نزدیک حضرت نشستند.

مردم یکایک سئوال خود را از حضرت می پرسیدند و می رفتند. سپس امام باقر علیه السلام نگاهی به آن مرد نموده و فرمود: تو چه کسی هستی؟

آن مرد گفت: من قَتَادَه بن دعامه بصری هستم.

امام باقر علیه السلام فرمود: تو فقیه مردم بصره هستی؟

قَتَادَه گفت: آری.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو، نگر نمی دانی که خداوند گروهی از بندگان

[صفحه ۱۶۰]

خاص خود را حجت قرار داده است. آنها کوههای استوار زمین و ماده ی فرمان خدا هستند. آنها برگزیدگان دانش هستند که خداوند آنها را قبل از آفرینش انسانها برگزیده است و آنها در آن موقع چون سایه اطراف عرش خدا بودند.

در اینجا قَتَادَه مدتی سکوت نمود و سپس گفت: آقا به خدا قسم، من در مقابل دانشمندان بزرگ نشسته ام و ابن عباس را درک کرده ام، اما هیچگاه در مقابل آنها دلم نلرزیده است آنچنان که در مقابل شما به لرزه افتاده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: تو میدانی در کجا و در مقابل چه کسی قرار گرفته ای؟ تو در مقابل آن خانواده ای هستی که خداوند اجازه ی ذکر و نام خود را به آنها داده است و صبح و شب به یاد او هستند و هرگز ثروت دنیا و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا و نماز و زکات، غافل نمی کند. تو در چنین جایی

هستی، ما آن خانواده هستیم. [۲۴].

قَتَادَه گفت: واقعا راست می گویید فدایت شوم، آن خانه ها که خداوند در این آیه می فرماید خانه های سنگ و گلی نیستند. [۲۵].

## فقیه بصره در کنار امام باقر علیه السلام

زید حشام می گوید: قَتَادَه بْنُ دِعَامَهَ خدمت امام باقر علیه السلام رسید، امام باقر علیه السلام فرمود: قَتَادَه، تو فقیه مردم بصره هستی؟

قَتَادَه عرض کرد: مردم چنین می گویند.

امام باقر علیه السلام فرمود: شنیده ام قرآن تفسیر می کنی؟

قَتَادَه عرض کرد: آری.

امام علیه السلام فرمودند: تو از روی علم تفسیر می نمایی یا به جهالت و نادانی؟

قَتَادَه عرض کرد: از روی علم.

امام علیه السلام فرمود: اگر واقعا از روی علم باشد تو شخصیت با ارزشی هستی، اینک



من یک سئوال از تو می کنم.

قَتَادَه عرض کرد: سئوال خود را بفرمایید.

امام باقر علیه السلام فرمود: بگو ببینم خداوند در این آیه در سوره ی سبأ چه منظوری دارد؟

«و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین» [۲۶].

قَتَادَه عرض کرد: منظور کسی است که بازار و توشه و با سواری حلال، قصد زیارت خانه ی خدا را کند در امان خواهد.بود تا به خانواده ی خود برگردد.

امام باقر علیه السلام فرمود: تو را به خدا قسم، اتفاق نمی افتد که شخصی با زاد و توشه و مرکب حلال به جانب مکه حرکت کند ولی در بین راه دزدها اموالش را به سرقت می برند و او را می زنند به طوری که او نابود می شود.

قَتَادَه عرض کرد: چرا گاهی اتفاق می افتد.

آن حضـرت فرمود: اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی بـاعث هلاـکت خود و دیگران می شود. ای قَتَادَه! این آیه مربوط به کسی است که خارج شود از منزل خو با زاد و توشه و

وسیله ی سواری حلال قصد این خانه را بکند به این شرط که عارف به حق ما باشد و با دل ما را دوست داشته باشد، چنانچه خداوند در این آیه اشاره می کند که حضرت ابراهیم عرض می کند:

«فاجعل أفئده من الناس تهوی الیهم» [۲۷].

«خدایا دلهای گروهی از مردم را متوجه خاندان من بکن.»

منظور از توجه، دوست داشتن، دوست داشتن خانه ی خدا نیست، اگر منظورش خانه ی خدا بود باید می فرمود: «تهوی الیه» دوست بدارند آنرا، نه اینکه بفرماید «تهوی الیهم» دوست بدارید آنها را، به خدا سوگند! منظور از دعای ابراهیم ما بودیم یعنی اگر کسی با دل ما را دوست داشته باشد حج او قبول می شود و در غیر این صورت قبول نخواهد شد و اگر چنین بود یعنی با دوستی اهل بیت بو آن وقت

[صفحه ۱۶۲]

از عذاب جهنم در روز قیامت در امان خواهند بود.

قَتَادَه عرض کرد: به خدا دیگر همینطور تفسیر خواهم کرد. [۲۸].

### سؤالات طاووس یمانی از امام باقر علیه السلام

ابوبصیر می گوید: روزی امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بود و در اطرافش گروهی از ارادتمندان آن حضرت جمع بودند. در این هنگام طاووس یمانی با چند نفر از اطرافیان خود وارد مسجد شدند و کنار حضرت باقر علیه السلام نشستند.

طاووس یمانی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: اجازه می دهی سؤالی بکنم؟

امام باقر علیه السلام فرمود: اجازه داری، هر چه می خواهی بپرس.

طاووس یمانی عرض کرد: چه وقت یک سوم مردم مردند؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود: اشتباه کردی منظورت این است که چه وقت یک چهارم مردم مردند؟ آن روز روزی بود که قابیل هابیل را کشت. در آن روز مردم چهار نفر بودند: آدم، حواء

و قابیل و هابیل، در نتیجه یک چهارم از بین رفت.

طاووس یمانی عرض کرد: شما صحیح فرمودید من اشتباه کردم.

طاووس یمانی پرسید: کدام یک از این دو نفر (هابیل و قابیل) پدر مردم جهان هستند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: نسل امروزی بشر از هیچ کدام یک از هابیل و قابیل نیست بلکه نسل مردم از «شیث» است که پسر دیگر آدم بود.

طاووس یمانی پرسید: چرا نام آدم را آدم نهادند؟

امام باقر فرمود: برای اینکه سرشت آدم را از ادیم زمین، یعنی قشر زیرین زمین برداشتند.

طاووس یمانی عرض کرد: چرا «حوا» را «حوا» نامیدند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: چون حوا از پهلوی یک شخص زنده آفریده شد. (پهلوی

[صفحه ۱۶۳]

آدم)

طاووس یمانی پرسید: شیطان را برای چه ابلیس نامیدند؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود: چون نا امید از رحمت خدا شده است.

طاووس یمانی پرسید: جن را از چه جهت جن نامیده اند؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود: زیرا آنها دیده نمی شوند.

طاووس یمانی پرسید: توسط چه کسی اولین دروغ را در دنیا گفته شد و آن دروغ چه بود؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود: شیطان بود وقتی که گفت: من از آدم بهترم، من از آتش و او از خاک است.

طاووس یمانی پرسید: کدام دسته بودند که شهادت درست دادند ولی دروغ می گفتند؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود: آنها منافقین بودند. آن موقعی که گفتن: ما گواهی می دهیم که تو پیامبری. خداوند در این آیه می فرماید:

اذا جائک المنافقین قالوا نشهد وانک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون [۲۹].

زمانی که منافقین نزد او آمدند گفتند: ما گواهی می دهیم که تو پیامبری، خداوند می داند که تو پیامبری و خداوند

گواهی می دهد که منافقین دروغ می گویند.

طاووس یمانی پرسید: کدام پرنده بود که فقط یک بار پرید و دیگر نخواهد پرید و خداوند جریان آن در قرآن ذکر کرده است؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آن پرنده طور سیناء است. خداوند آن را پرواز داد بر روی بنی اسرائیل به طوری که با پر خود بر سر آنها سایه افکند که دارای وانواع عذاب بود، و به همین قسمت اشراه می کند این آیه قرآن:

[صفحه ۱۶۴]

و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظله و ظنو انه واقع بهم. [۳۰].

وقتی که کوه طور را همچوم سایبان بالای سر آنها برافراشتیم که پنداشتند به سرشان فرود خواهد آمد.

طاووس یمانی پرسید: کدام فرستاده ی خدا بود که از جن و بشر و ملائکه نبود و خداوند او را فرستاد و در قرآن جریان آن ذکر شده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: آن فرستاده کلاغ بود موقعی که قابیل برادر خود را کشته بود، نمی دانست چگونه بدن او را پنهان کند خداوند در این مورد می فرماید:

فبعث الله غرابا یبحث فی الأرض لیریه کیف یواری سواه اخیه [۳۱].

خداوند کلاغی را فرستاد تا زمین را حفر کند در نتیجه پسر آدم متوجه شد جسد برادرش را چگونه دفن نماید.

طاووس یمانی پرسید: چه کسی بود که همنوعان هو را بیم داد و بر حذر داشت با اینکه از بشر و جن و ملائکه نبود و در قرآن داستانش آمده است؟

امام باقر علیه السلام فرمود: او مورچه بود که گفت:

یا أیتها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون [۳۲].

ای مورچه ها وارد لانه خود شوید مبادا سلیمان و سپاهش شنا را لگد مال

کنند در حالی که آنها نمی دانند شما سر راه آنها هستید.

طاووس یمانی پرسید: به چه کسی دروغ بستند با اینکه از جن و و بشر و ملائکه نبود و در قرآن نیز بیان شده است؟

امام باقر علیه السلام فرمود: او همان گرگی است که برادران یوسف گفتند: یوسف را دریده است.

طاووس یمانی پرسید: کدام چیز بود که کن آن حلال و زیاد آن حرام بود؟

[صفحه ۱۶۵]

امام باقر علیه السلام فرمود: آن نهر لوط بود که خداوند می فرماید:

الا من اغترف غرفه بیده [۳۳].

مگر کسی که یک مشت آب بردارد.

طاووس یمانی پرسید: کدام نماز است که بدون وضو خوانده می شود و کدام روزه است که خورد و آشامیدن، آن را باطل نمی کند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: نماز بدون وضو، همان صلوات بر پیامبر است و اما روزه، این آیه است.

انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا [۳۴].

من برای خدا نذر روزه گرفته ام و امروز با احدی سخن نمی گویم.

طاووس یمانی پرسید: بفرمایید آن چیست که کم و زیاد می شود و آن چیست که فقط زیاد می شود و کم نمی شود و چیست که کم می شود و زیاد نمی شود؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود: آنچه زیاد و کم می شود ماه است و آنچه زیاد می شود و کم نمی شود دریا است و چیزی که کم می شود و زیاد نمی گردد عمر انسان است.

### ابوحنیفه در کنار امام باقر علیه السلام

روزی حضرت باقر علیه السلام در مسجد بودند که ابو حنفیه وارد مسجد شدند و کنار آن حضرت آمد و عرض کرد: اجازه می دهی که در کنار شما بنشینم؟ امام باقر فرمود: تو مردی شناخته شده هستی، میل ندارم در کنار من بنشینی.

ابو حنفیه به

سخن امام توجهی نکرده، در کنار امام نشستند و به امام باقر معرض کرد: آقا شما امام هستی؟

امام باقر علیه السلام فرمود: خیر.

ابو حنفیه گفت: گروهی در کوفه شما را امام می دانند.

[صفحه ۱۶۶]

امام باقر فرمود می گویی چه کار کنم.

ابو حنفیه گفت: شما نامه ای به آنها بنویس و به آنها اطلاع بده که امام نیستی!

امام باقر علیه السلام فرمود: آنها گوش نمی کنند و دلیل آن این است که آنهایی که حاضرند در اینجا گوش به حرف من نمی دهند، مردم کوفه که غایب هستند. من همین حالا ـ به تو گفتم در کنار من ننشین، اما تو نشستی، بقیه ی مردم هم همینطور. اگر من بنویسم از من اطاعت نخواهند کرد. در اینجا ابو حنفیه نتوانست حرفی بزند. [۳۵].

## اصحاب امام باقر علیه السلام

اصحاب و یاران امام باقر علیه السلام عبارت بودند از: جابر بن یزید جعفی، حمران بن اعین، زراره، عامر بن عبدالله بن جذاعه، حجر بن زائده، عبدالله بن شریک عامری، فضیل بن یسار بصری، سلام بن مستنیر و برید بن معاویه عجلی، و حکیم بن ابی نعیم.

آری امام باقر علیه السلام از ضعف حکومت امویان استفاده نمود تا در نشر معارف اسلامی اقدام نماید و زمینه ای را برای امام صادق علیه السلام آماده سازد.

## شهادت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام بوسیله ی هشام بن عبدالملك به سال ۱۱۴ به شهادت رسیدند، آن حضرت در شامگاه وفات خود به امام صادق علیه السلام فرمود: من امشب جهان را وداع خواهم گفت. هم اکنون پدرم را دیدم که شربتی گوارا نزد من آودر و نوشیدم و مرا به سرای جاوید و دیدار حق بشارت داد. پس از شهادت آن حضرت بدن مطهر آن حضرت را در قبرستان بقیع کنار آرامگاه امام حسن علیه السلام و امام سجاد علیه السلام به خاك سپردند.

[صفحه ۱۶۷]

## فرستاده ی مردم کاشان نزد امام باقر علیه السلام

جمعی از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام از فین و کاشان دور هم جمع شدند و گفتند: چون از خدمت امام باقر علیه

السـلام به دور هسـتند و از آن حضرت استفاده نمی برند - خوب است نامه ای خدمت امام باقر علیه السلام بفرستند تا یک نفر از آقا زادگان خود را برای راهنمایی و تربیت ما و تعلیم قرآن و اسـلام و رهبری مردم به جانب ما گسیل فرماید. سپس نامه ای به عامر بن ناصر دادند و او را همراه با تحف و هدایا خدمت امام باقر علیه السلام به مدینه فرستادند.

«عامر» به خدمت امام باقر رسـید و نامه را به آن حضـرت. امام باقر علیه السـلام پس از قرائت نامه فرمود: ای «عامر» نامه ای که دوسـتان ما نوشـته اند درخواست کرده اند که یک نفر را برای رهبری و هدایت برای آنها بفرستم. اما بعید به نظر می رسد که آنها آمادگی برای چنین امری عظیم داشته باشند و بتوانند از عهده ی مسئولیت آن برآیند.

پس از چند روزی امام باقر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که به او فرمود: ای فرزندم، مردم کاشان

که نماینـده ای را به طلب رهبری و هدایت نزد تو فرسـتاده اند، باید درخواست آنها را بپذیری و جواب منفی به آنها ندهی، تا در روز قیامت نتوانند به تو بگویند که چرا برای ما رهبر نفرستادید؟ که اگر چنانچه نماینده ی

[صفحه ۱۶۸]

خود را فرستاده بودی ما از شما اطاعت می کردیم. پس پسرم علی را روانه ی آن دیار کن.

امام باقر علیه السـلام از خواب بیـدار شدنـد و خواب را به فرزنـدان خود گفتنـد و فرمودنـد تا بار سـفر برای علی آماده سازند. آنگاه امام صادق علیه السـلام دستور دادند که اسباب سفر برای برادر مهیا کردند. پس از آماده شدن اسباب سفر «علی» با پدر بزرگوار خود و خداحافظی کرده و از مدینه به طرف کاشان حرکت نمودند.

## ورود سلطان علی به کاشان

مردم کاشان که آماده و منتظر بودنـد با شـنیدن خبر آمـدن فرزند امام باقر علیه السـلام فریاد شوق برآورده، کوچک و بزرگ، زن و مرد حدود شـش هزار نفر به اسـتقبال او آمدند. فرزند امام به کاشان وارد و مشـغول هدایت مردم شدند و دوسـتان آقا از خدمتش فیض کامل می بردند. مسجد جامع کاشان محل و پایگاه آن جناب بود، منطقه ی تحت نفوذ آقا سلطان علی تا منطقه ی قم کشیده شد و جمعه ها نماز جمعه برقرار می گشت و جمعیت فراوانی در آن شرکت می کردند.

در آن زمان قم و کاشان تحت سرپرستی ایالت قزوین بود و استاندار و حاکم کل قزوین «ازرق ابرح» بود.

پس از گـذشت سه سـال، «حارث» ملقب به زرین کفش که حاکم قم و کاشان بود از ترس این که مبادا با جمع شـدن مردم به دور «سلطان علی» کم کم حکومتش متزلزل شود و همچنین

این خبر به گوش «ازرق» برسد و او را از حکومت ساقط کند. این بود که طی ارسال نامه ای به ارباب خود، نوشت:

علی بن محمد باقر، سه سال است که به این حدود آمده و مردم بسیاری به دور او جمع شده اند و ما تاب مقاومت و جنگیدن با او نداریم، هر دستوری دهید اطاعت می کنم.

[صفحه ۱۶۹]

## دشمن در تدارک جنگ

با رسیدن نامه به دست استاندار قزوین، خشم عصبانیت سراسر وجود او را فرا گرفت و طی حکمی حارث را شدیدا تهدید کرد و نوشت: که سه سال است که سلطان علی به این حدود آمده و مردم را پیرو خود ساخته، اما تو حالا به ما خبر می دهی؟ آنگاه چند فرمانده از اطراف و حوالی قم و کاشان به کمک «حارث» فرستاده و می گوید باید سر «علی بن محمد باقر» را برای من بیاورید!!

تمام کارها مخفیانه انجام گرفت. نیروهای دشمن در حال آماده باش، لوازم جنگ را آماده نمودند و تمام راهها را بستند تا کسی نتواند به کمک آقا بیاید. وقتی یاران «سلطان علی» از این امر آگاه شدند، آماده ی کارزار گشته و در درگیری وسیعی که روی عده ای از روستاییان اطراف به کمک حاکمان ستمگر آمده و بر علیه شاه «سلطان علی» وارد کارزار شدند و بسیاری از اطرافیان سلطان علی را به شهادت رساندند. در این نبرد «سلطان علی» عده ی زیادی از آنان را به درک واصل نمودند.

## شهادت سلطان علی

اما از آنجایی که لشکر دشمن روز به روز رو به افزایش بود آقا سلطان علی ضعف و بر اثر زخم تیرهایی که به او خورده بود (نقل است هشتاد چوبه ی تیر به بر پیکر ایشان اصابت کرده بود) به شهادت رسید و آن ملعون سر از بدن مبارکش جدا کرد.

[صفحه ۱۷۰]

## بررسی قیام زید علیه السلام

### اشاره

درباره ی زید دو دسته روایت داریم، یک دسته روایات که قبل از قیام زید توسط امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بیان شده است. و یک دسته روایاتی که بعد از قیام، از طرف ائمه علیهم السلام بیان شده است.

در اینجا بیان یک نکته لازم است که بدانیم دستگاه حاکم و ستمگر اموی از ابتدای حاکمیت خویش، تبلیغات گسترده ای را علیه خاندان رسالت و اهل بیت علیهم السلام به راه انداخته بود و در تمام منابر و خطبه های نماز جمعه بر امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان حضرت زهرا علیها سلام می تاختند.

معاویه به مردم عراق و شام فرمان داد تا آنکه حضرت علی علیه السلام را سب کنند و از وی تبری جویند، و آن را در منابر علنی سازند.

تا جایی که گروهی از امویان به معاویه گفتند: ای معاویه! تو به آنچه آرزو داشتی رسیدی، اگر از این لعن جلوگیری کنی برای تو بهتر است.

معاویه گفت: نه به خدا، باید آنقدر این مسأله ادامه یابد تا آنکه کودکان با آن رشد

[صفحه ۱۷۱]

کنند و بزرگان با آن پیر شوند، تا کسی فضل علی را یاد نکند. [۳۶].

بعد از قیام زید؛ دستگاه حاکم اموی تبلیغات و حملات خود را بر علیه خاندان اهل بیت علیهم السلام شدت بخشید و جو مسمومی را در جامعه ی آن روز بر

علیه زید به وجود آورده بودند.

در این وضع و اوضاع ائمه ی معصومین علیهم السلام چه کنند؟ آیا همراه دستگاه اموی بر ضد زید سخن بگویند و همصدا با دستگاه تبلیغاتی اموی شوند؟ این قسمت هم بعدی از ابعاد مظلومیت اهل بیت علیهم السلام است. در صورتی که قبل از قیام زید، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام زمانی که هنوز هنگامه ی بارور شدن درخت امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام نرسیده بود، واقع امر را به زید گوشزد نموده بودند. لکن طبع زید تحمل زندگی در آن وضع و اوضاع را نداشت و می گفت: من علیه هشام قیام می کنم حتی اگر نابود شوم! [۳۷] این است که قبل از قیام او، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بی نتیجه بودن و شکست و کشته شدنش را به او گوشزد می کردند. از روایات استفاده می شود که پیروزی او امری محال بوده است. و بر این امر محال بود که ائمه ی علیهم السلام فرمودند: اگر او پیروز می شد به عهد خود وفا می کرد. این می رساند که نیت او خیر بوده است.

از لحاظ زمانی و مکانی، و شرایطی که برای قیام و پیروزی آن لازم است به هیچ وجه وضعیت برای زید آماده نبوده است.

روایاتی که از طرف امامان معصوم علیهم السلام راجع به زید رسیده است از لحاظ و باطن امر قیام زید را بررسی نموده اند. چه روایاتی که قبل از قیام بیان کرده اند، و چه روایاتی که بعد از قیام زید، راجع به او فرموده اند.

روایات قبل از قیام بی ثمر بودن و شکست خوردن و کشته شدن زید را به او گوشزد کرده اند.

و روایات بعد از قیام، نیت باطنی زید را بیان داشته اند.

[صفحه ۱۷۲]

این شبیه یک مسئله ی معمایی است، که با دقت قابل حل است. به این صورت که چون ائمه علیهم السلام می دانستند که شرایط برای قیام آماده نیست و هر قیامی صورت گیرد به شکست می انجامد، لذا مردم و شیعیان را به پیوستن به زید ترغیب ننموده اند. اما از آنجایی که بر نیت خیز زید هم اطلاع داشتند بعد از شهادت او، بنابر نیت پاک او بیاناتی ابراز داشته اند. این اصل را باید در طول بررسی قیام زید بیاد داشته باشیم.

مسئله ای که همیشه باید توجه داشت این است که معصومین فقط چهارده نفرند و بقیه حتی برادر امامان هم معصوم نیستند. و در بررسی مسأله ی زید، او از این قانون مستثنی نیست. به هر حال او فردی بوده است که فرزند امام و برادر امام بوده است. و عالم و دانشمند بوده است. اما امام معصوم نبوده و صفات امام را نداشته و امکان صدور اشتباه از اشخاصی همچون وی وجود داشته است. او اینگونه تصور داشته که باید قیام کند و در برابر حکومت اموی بایستد و در عین حال طاقت و تحمل زندگی بر حسب دستور امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام را نداشته است. و به هر حال آرزو داشته به هر صورتی که باشد یا حکومت اموی را ساقط کند یا در این راه کشته شود و از روایات معلوم می شود او همه ی این مسایل را پذیرفته است.

## جو حاکم به محیط

از طرفی وضعیت و جو حاکم بر محیط آن زمان اینگونه بود که به حساب ظاهر تصور می شد اگر

فردی از خانـدان اهل بیت علیهم السـلام قیام کنـد، مردم او را پشتیبانی خواهنـد کرد امام حقیقت امر این بود که: در زمانی که شیعیـان به خصوص مردم کوفه اظهـار می داشـتند که آمـاده ی کمـک و یـاری اهـل بیت علیهم السـلام هسـتند. و گـاه گاهی خدمت اهل بیت می رسیدند و یا خدمت یکی از سادات و بزرگ

ان اهل بیت می رسـیدند و این مطلب را اظهار می داشـتند همچنانکه در گذشـته این مسئله با حضرت امیر علیه السلام و بعد با امام حسن علیه السـلام و سـپس با امام حسین علیه السلام واقع شد و تجربه نشان داده بود که شیعیان آمادگی و شرایط پذیرش حکومت امام معصوم علیه السلام را نداشتند. آری در زمان

[صفحه ۱۷۳]

امـام بـاقر علیه السـلام و امـام صـادق علیه السـلام این مسأله تکرار می شود و از آن حضـرات ائمه خواسـتار قیام و نهضت علیه حکومت وقت بودند. لکن چون ائمه ی معصومین علیهم السـلام از باطن امر و حال مردم باخبر بودند و اسباب و علل یک قیام همه گیر و جهانی را آماده نمی دیدنـد از پذیرش این امر خودداری می کردند.در این وضع و حال مردم به سـراغ زید رفتند و او را دعوت به قیام کردند روحیه ی خاص جناب زید و وضعیت خاص اجتماعی که برای زید وجود داشت او را مجبور به قیام نمود. نقش ائمه علیهم السـلام در این میـان بسـیار حساس بود. امام باقر علیه السـلام یا امام صادق علیه السـلام می دانسـتند که چون زمینه آماده نیست و قیام زید به شـکست می انجامد. به اصـحاب خاص خویش امر فرمودند که به قیام زید نپیوندند و در مجلس خصوصی به زید می فرمودند که قیام نکند،

که کشته خواهد شد و مردم به عهد خود وفا نخواهند کرد.

مسأله ای که قبلا عرض کردیم که مردم از امام صادق علیه السلام می خواستند که آن حضرت قیام کند حال فرضا به جای زید امام صادق علیه السلام قیام کرده بودند چه می شد آیا می دانید اگر چنین می شد چه اتفاقی می افتاد؟

از قیام زید این مسأله باید استفاده شود که راه و فکر ائمه ی معصومین صحیح و درست و برحق بوده است. اما زید چون که به هر حال معصوم نبوده است صدور اشتباه از غیر معصوم محال نیست.

با توجه به اینکه در باطن امر، جناب زید نیت پاک و خوبی داشته است هم چنانکه این مطلب از روایات استفاده می شود.

ائمه، قیام زید را بعد از انجام آن و حصول نتیجه ی آن از دیدگاه باطنی بررسی نموده اند. و بیاناتی که از طرف ائمه ی معصومین علیهم السلام بعد از قیام زید صورت گرفته کاملا مشهود است. یک مسأله ی بسیار مهم که کمتر به آن توجه شده است مسأله ی چگونگی قیام زید است که با دقت در متن وقایع نارسایی قیام او کاملا واضح است.

قیام زید برنامه ریزی نشده بود و برای مردم حساب بی محل باز شده بود. که ائمه ی از

[صفحه ۱۷۴]

این امر آگاه بودند و بر اساس آن بود که به زید هشدار می دادند. اینک به یک روایت توجه کنید.

معتب غلام حضرت صادق علیه السلام می گوید:

صدای درب منزل بلند شد، در را گشودم دیدم «زید بن علی» وارد شد، حضرت به کسانی که اطرافش بودند فرمود: به اطاق دیگر بروید و درب را ببندید. زید وارد شد، حضرت صادق علیه السلام با او معانقه

فرمود و مدتی با حضرت راجع به قیام خود صحبت می کرد کم کم صدای زید بلند شد زید گفت:

وابگذار این سخنان را، به خدا قسم اگر دست بیعت به من ندهی، بر تو سخت خواهم گرفت! چرا ترک جهاد کرده ای، چرا خانه نشین شده ای، چرا بین خود و مردم مانع و حجاب قرار داده ای حال آنکه از شرق و غرب اموال را نزد تو می آوردند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای عم، خدا تو را رحمت کند و از تو بگذرد، اما زید در جواب خشونت نمود و گفت وعده من صبح باشد.

«الیس الصبح بقریب»

زید حرکت کرد و رفت، کسانی که حاضر بودند شروع کردند راجع به زید حرف زدن، حضرت فرمود: ساکت باشید، به جز خیر چیزی درباره ی او نگویید، خدا او را رحمت کند.

نزدیکی های سحر بود که صدای درب منزل بلند شد، غلام می گوید درب را گشودم دیدم زید وارد شد در حالی که با صدای بلند گریه می کرد و می گفت: یا جعفر به من ترحم نما، رحمت خدا بر تو باشد، از من راضی باش، خدا از تو راضی باشد، بر من ببخش، بخشایش خدا بر تو باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

خدا تو را رحمت کند و از تو راضی باشد و از تو بگذرد که با این حال گریه آمده ای،

زید عرض کرد: در خواب دیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد بر من شد در حالی که حسن از سمت راست او و حسین از سمت چپ و فاطمه پشت سر و علی در جلو، در دست علی شمشیری بود گویا

[صفحه ۱۷۵]

یک پاره ی

آتش بود فرمود: ای زید با کاری که با پسر جعفر نمودی پیغمبر را اذیت نمودی، به خدا اگر جعفر از تو نگذرد و راضی نشود شمشیر را میان سینه ی تو خواهم گذارد. آنگاه از ترس و اضطراب بیدار شدم و آمدم تا از من بگذری،

حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند، سفارشی داری بگو، تو کشته خواهی شد، بدن تو را به دار خواهند زد و بعدا با آتش خواهند سوخت. در این هنگام زید وصیت هایش را نمود و از منزل خارج شد.

## ولادت زید علیه السلام

هنگامی که بشارت ولادت زید به حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسید، قرآن شریف را گشود و در آن نگریست. نخستین سطر چنین بود:

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه [۳۸].

همانا خداوند جانها و مالهای اهل ایمان را خریداری کرده است به اینکه بهشت جایگاه ایشان باشد.

حضرت بار دیگر مصحف شریف را بگشود، آیه چنین بود:

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون [۳۹].

و البته مپندارید که آنان را در راه خدا شهید شده اند مردگانند بلکه آنها زندگان ابدی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

سوم بار این آیه آمد:

و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما [۴۰].

خداوند مجاهدان را بر باز نشستگان به اجر و ثوابی برتری داده است.

[صفحه ۱۷۶]

در این هنگام امام زین العابدین علیه السلام فرمود: به خدای سوگند مرا بدین مولود تعزیت گفته اند، و وی هر آینه از شهداست. [۴۱].

## محل زندگی زید علیه السلام

زید در مدینه در خانه ی حضرت علی علیه السلام زندگی کرده است. پس از آنکه به فرمان خداوند، دربهای مسجد، جز درب خانه امیر مؤمنان علیه السلام بسته شد، فرزندان امیر مؤمنان در آن خانه اقامت داشتند و درب آن خانه به طرف مسجد باز بود تا زمان «عبدالملك بن مروان» که خواست آن باب را مسدود سازد. در این حال «زید بن علی» در آن خانه ساکن بود.

به وی تکلیف خروج از خـانه را کردنـد، جنـاب نپـذیرفت. پس به زور و عنف وی را از خـانه بیرون راندنـد، که بر اثر آن بنی هاشم و اهل مدینه از آن ستم بانگ به آسمان بلند کردند. زید بن علی از آن اجحاف و

شکنجه به قبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پناه برد و اعتکاف گزید و آن خانه را خراب کردند. با این حال زید التزام و مجاورت حرم مطهر را ترک نکرد و از مدینه بیرون نرفت، تا روزگار عبدالملک سپری شد و نوبت به هشام بن عبدالملک رسید، هشام نیر بر همان طریقه اسلاف خویش در اذیت و ضرر زدن به خاندان شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصرار می ورزید. [۴۲].

## اختلاف زید علیه السلام با پسر عمه ی خود

زید پیوسته با جعفر بن حسن و سپس با عبدالله منازعه می کرد تا اینکه هشام بن عبدالملک، خالد بن عبد الملک بن حارث بن حکم را والی مدینه گردانید. پس زید و عبدالله به نزاع پرداختند و عبدالله به زید خشونت نشان داد و گفت: ای پسر کنیزک هندی. زید بخندید و گفت: چنین کردی سپس از مادر او چیزی یاد کرد.

[صفحه ۱۷۷]

مداینی می گوید:

چون عبدالله، زید را چنین گفت: زید گفت: آری به خدا سوگند، مادرم پس از وفات سید خویش صبر کرد و از آستان خویش گام فر ننهاد (ازدواج دیگر نکرد) چون غیر او صبر نکرد (مادر عبدالله که عمه ی زید بود) بعد از آن زید پشیمان شد و از عمه اش خجلت می کشید و تا چندی پیش او نمی رفت. تا آنکه عمه اش پیام فرستاد که ای برادر زاده ام، من می دانم که مادر تو به نزد تو چنان است که مادر عبدالله به نزد عبدالله.

پس از این منازعه ها، خالد بن عبدالملک به آن پیام فرستاد و گفت: فردا صبح پیش من آیید فرزند عبدالملک نباشم اگر به کار شما فیصله

نبخشم.

در آن شب مدینه چون دیگی جوشان بود، یکی چنین می گفت و یکی چنان. یکی می گفت: زید این گونه بیان کرد، و یکی می گفت: عبدالله آن گونه اظهار نمود. صبح خالد در مسجد نشست و مردم هم اجتماع کردند. گروهی شماتت گر و گروهی غمگین بودند خالد آن دو را احضار کرد و دوست می داشت که آن دو یکدیگر را شماتت کنند.

عبدالله می خواست سخن بگوید، زید گفت:

ای ابا محمد شتاب مکن، همه ی بندگان زید آزاد باشند اگر با تو پیش خالد مخاصمه کنم.

سپس روی به خالد کرد و گفت: ای خالد، ذریه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای امری جمع کردی که این کار نه ابوبکر نه عمر انجام نمی داد ... سپس مشاجراتی بین زید و خالد صورت گرفت و از مجلس خارج شدند.

## زید علیه السلام در شام

زید روانه ی شام شد و خواست به دیدار هشام رود واما هشام بن عبدالملك به وی اجازه ی ملاقات نمی داد. زید نامه می فرستاد و هشام هر بار در ذیل آن می نوشت: «ارجع الی امیرك» به امیر خود مراجعه کن.

زید گفت: به خدا هرگز به نزد خالد رجوع نخواهم کرد.

[صفحه ۱۷۸]

عبدالله بن جعفر می گوید:

در یک بار دیگری «زید بن علی» بر هشام بن عبدالملك وارد شد و به هشام گفت که قرض بسیار و حوائجی دارد. هشام حاجتش را بر نیاورد و از وی روی گردانید و کلامی سخت بر زبان آورد.

زید از نزد هشام خارج گشت در حالی که می گفت:

«ما احب الحیات احد قط الا ذل»

هیچ کس نبود که زندگی دنیا را دوست داشت مگر آنکه ذلیل شد.

[۴۳].

## توهین هشام

یک بار که زید به شام رفته بود، به ملاقات هشام رفت. ابن ابی الحدید در این باره می گوید: هشام به زید گفت:

فما یصنع اخوک البقره؟

زید به غضب آمد چنانکه نمی توانست در پوست خود بگنجد. سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را باقر نام نهاد و تو او را بقره می نامی. شدید است آنچه اختلاف دارید. چنانکه در دنیا با او مخالفت نمودی در آخرت نیز او را مخالفت خواهی نمود. او داخل بهشت می شود و تو داخل دوزخ خواهی شد.

هشام به نوکران خود گفت: دست این احمق را بگیرید و از مجلس بیرون اندازید. نوکران هشام، زید را گرفتند و بیرون بردند. [۴۴].

زید در هر مجلسی که با هشام برخورد می کرد او را می کوبید و بر غرور و نخوت او ضربه وارد می کرد خلیفه ای که کسی جرأت نداشت به او بگوید بالای چشمت ابروست اما زید با کمال صراحت همه ی بدی های او را در مقابل اطرافیانش می شمرد، حتی روزی زید بر هشام وارد شد و به او گفت:

السلام علیک یا احول سلام بر تو ای لوچ چشم،

و هشام لوچ چشم بود.

[صفحه ۱۷۹]

## مسافرتهای زید علیه السلام

این صورتهای گوناگون مذاکرات زید با هشام، که در تاریخ بیان شده و به سفرهای متعدد زید مربوط می شود. به قول ابوزهره، زید در میان اولاد حضرت فاطمه ی زهرا علیهاسلام به کثرت مسافرت و انتقال معروف بود. و در تاریخ آمده که زید بارها به شام سفر کرده و به کوفه رفت و آمد داشته است و در اثر همین رفت و آمدها بود که شخصیت آن جناب

در میان کوفیان جا افتاده بود.

## نقشه ی هشام برای زید علیه السلام

طی سفری که زید به شام کرد و می خواست به دیدار هشام رود، هشام نقشه ای را طرح کرد که در تاریخ چنین آمده است:

هشام در رُصَافَه

در روز ملاقات با زید قبلا شامیان را دعوت کرده بود تا همه ی جاها را در مجلس پر کنند، و محلی برای زید خالی نباشد.

زید وارد شد و چون جایی برای نشستن نبود مجبور شد در پایین مجلس بنشیند.

هشام گفت: ای زیـد به من خبر داده اند که تو از خلافت یاد می کنی و آن را آرزو داری، در حالی که اهل آن نیستی و کنیز زاده ای.

زید گفت: یا امیرالمومنین! ترا پاسخی هست.

هشام گفت: بگو، زیـد گفت: هیـچ کس برتر به نزد خـدا و بلنـد مرتبه تر پیش او از پیامبری که وی را مبعوث گردانید نیست. اسـماعیل از پیامبران بود و بهترین پیامبران حضـرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان اوست. اسماعیل کنیز زاده بود و برادرش همچون تو آزاده بود پس خداوند او را بر برادرش برگزید. و بهترین انسانها را از او به وجود آورد. کسی که جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد باکی نیست که مادرش کیست.

هشام به وی گفت: خارج شو، زید گفت خارج می شوم، سپس مرا نخواهی دید

[صفحه ۱۸۰]

مگر جایی که ناخوشایند تو باشد.

## رنجش زید علیه السلام

این رفت و آمدها برای بزرگی چون زید، رنج آور بود، و از آن دردناکتر رفتاری بود که هشام در مواجهه با زید داشت.

ابن اثیر ذکر کرده که زید از مجلس هشام عازم کوفه شد و محمد بن عمر به او گفت: ای زید، ترا به خدا سوگند می دهم

که به سوی اهل خویش بازگردی و به کوفه داخل نشوی که کوفیان به تو وفا نکننـد. زیـد نپـذیرفت و به وی گفت: «هشام، ما را چون اسیران، بدون گناهی، از حجاز به شام سپس به جزیره سپس به عراق می برد با ما بازی می کند.»

## ورود زید علیه السلام به کوفه

آری زیـد وارد کوفه شـد. مردم و شـیعیان که از ورود او به کوفه آگاه شدند، آغاز به رفت و آمد به نزد زید بن علی کردند و واز او خواسـتند تـا خروج کنـد. و می گفتنـد: مـا امیـد داریم که تو منصور باشـی و این زمان، زمانی باشـد که بنی امیه در آن هلاک گردند.

زیـد در کوفه بود تا آنکه، «یوسف بن عمر» درباره ی او پرسـش کرد، گفتند: او در کوفه است پس شخصـی را فرسـتاد به نزد زیـد که از کوفه بیرون برو، بار دیگر یوسف بن عمر به دنبال زیـد فرسـتاد، گفتند: هنوز در کوفه مقیم است و نرفته است. پس فرسـتاده ای فرسـتاد و زید را به رفتن ترغیب کرد. اما زید بهانه آورد که باید چیزهایی بخرد و در حال بسـتن جهاز سـفر است. چون اصرار یوسف را در کار خود دید آماده شد و سپس از کوفه خارج شد تا به قادسیه رسید.

[صفحه ۱۸۱]

## خروج زید علیه السلام از کوفه

وقتی شـیعیان از خروج زیـد آگاهی پیـدا کردنـد به دنبال زیـد راه افتادنـد و به نزد زید رسـیدند و گفتند: از نزد ما به کجا می روی در حـالی که یکصـد هزار نفر مردم کوفه بـا تو هسـتند و فردا در کنـار تو شمشـیر می زننـد و در برابر تو از اهـل شام جز گروهی انـدک نیسـتند؟ اگر قبیله ای از قبایل ماماننـد «مذحـج» یا «همدان» یا «تمیم» یا «بکر» به مقابله با آنها گمارده شوند به اذن خـدا ترا از ایشـان کفایت می کننـد. ترا به خـدا سوگنـد می دهیم که بازگردی. چنان پافشاری کردنـد تا او را به کوفه باز گرداندند.

## بیعت کوفیان با زید علیه السلام

آری؛ در کـوفه شـیعیان و دیگران به نزد زیـد رفت و آمـد داشـتند و بیعت می کردنـد تـا آنکه تنهـا در کـوفه شـماره ی بیعت کننـدگان به پـانزده هزار نفر رسـید به غیر از کسـانی که در مـداین و بصـره و واسـط و موصل و خراسان و ری و گرگان قبول بیعت کرده بودنـد، و زیـد ده ماه در کوفه بماند و در این مدت فرسـتادگان به نواحی اطراف و شـهرها می فرسـتاد و بیعت می گرفت [۴۵] که جمیعا چهل هزار نفر با او بیعت کردند.

## نصیحت داود بن علی به زید علیه السلام

در هنگامی که مردم با زید بیعت می نمودند «داود بن علی» به زید گفت: ای پسـر عم، این گروه ترا می فریبند. آیا اینان ترک یاری کسی را نکرده بودند که به نزد ایشان از تو عزیزتر بود؟ (جد تو علی بن ابیطالب علیه السلام) تا کشته شد، و پس از او با حسـن بیعت کردنـد، سـپس بر او هجـوم بردنـد و عبـایش را از گردنش کشـیدند و خیمـه اش را غـارت کردنـد و مجروحش

ساختند. آیا جدت حسین را دعوت نکردند و برای او به



مؤکدترین قسمها سوگند نخورده بودند؟ سپس یاریش را ترک کردند و او را رها کردند و بدین مقدار رضا ندادند بلکه او کشتند. ای زید، این مردم را رها کن. مردم گفتند: ای زید: این مرد نمی خواهد تو پیروز شوی، و می پندارند که او و خاندانش [۴۶] بدین امر از شما سزاوارتر هستند. [۴۷].

## نصیحت سلمه به زید علیه السلام

همچنین سَلَمَه بْن کُهَیْلٍ به نزد زید آمد و از قرابت زید نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حق او سخنانی گفت. آنگاه زید نیز سخنانی را ایراد کرد.

سپس سلمه گفت ای زید من امان می خواهم. زید گفت: سبحان الله! چه کسی همچون تو از من امان می خواهد؟!

سلمه می خواست اصحاب این را بشنوند.

زید گفت: امان داری.

سلمه گفت: تو را به خدا سوگند می دهم، چند تن با تو بیعت کرده اند؟

زید گفت: چهل هزار نفر.

سلمه گفت: چند نفر با جدت بیعت کردند؟

زید گفت: هشتاد هزار نفر.

سلمه گفت: چند نفر با وی بماندند؟

زید گفت: سیصد نفر.

سلمه گفت: تو را به خدا سوگند، تو بهتری یا جدت؟

زید گفت: جدم.

سلمه

گفت: مردم روزگاری که تو در میان آنها خروج کرده ای بهترند یا مردم روزگاری که جدت در میان آنها خروج کرد؟

[صفحه ۱۸۳]

زید گفت: مردم روزگاری که جدم در میان آنها خروج کرد.

سلمه گفت: آیا طمع داری که اینها با تو وفا کنند، در حالی که آنان با جدت مکر کردند؟

زید گفت: با من بیعت کرده اند، و بیعت به گردن من و به گردن آنها واجب گردیده است.

سلمه گفت: آیا مرا اجازه می دهی که از این شهر بیرون روم.

زید گفت: برای چه؟

سلمه گفت: بیم آن دارم که در امر تو حادثه ای پیش آید و من نتوانم خود را نگه دارم.

زید گفت: تورا اجازه دادم سپس سَلَمَه به سوی یمامه رفت.

## ابوحنیفه پشتیبان زید علیه السلام

در شمارش بزرگان و علمایی که با زید بیعت کرده اند در تاریخ نام عده ی فراوانی به چشم می خورد که می توان از ابو حنفیه نام برد.

ابو حنفیه یکی از شاگردان زید بن علی بود که بیش از دو سال از درس زید در کوفه استفاده می کرد، در هنگام قیام، زید پیامی را برای ابو حنفیه فرستاد تا با او همراه شود و او را در قیامش کمک کند.

فضل بن زبیر، پیام زید را برای ابو حنفیه آورد.

ابو حنفیه پرسید: بگو ببینم از فقهاء و علماء چه کسانی با او بیعت کرده اند و به او پیوسته اند.

گفتم: سَلَمَه بْن کُهَیْلٍ، یزید بن ابی زیاد، هارون بن سعد، هاشم بن برید، ابوهاشم رمانی، حجاج بن دینار و عده ای دیگر از علماء و فقهاء در این نهضت با زید همراهند.

در اینجا ابو حنفیه، زید را با عظمت یاد کرد و راجع به قیام وی گفت: من به

مردم

[صفحه ۱۸۴]

کوفه اعتماد ندارم، همانطوری که پدران او را تنها گذاشتند با او هم چنین کنند، اگر چنین نبود، من به قیام او کمک می کردم و او را با جان خود یاری می دادم، چون می دانم دعوت و نهضت او حق است آنگاه به فضل گفت: از قول من به زید بگو، من کمک مالی به شما می دهم. و در راه جهاد با دشمنانت تو را با امکانات خود یاری می کنم و نزد من اموالی است که در راه نهضت به تو می سپارم و شما تا می توانید اسب و اسلحه تهیه کنید و قدرت ارتش خویش را افزایش دهید آنگاه ابو حنفیه سی هزار درهم به فضل داد به زید بدهد.

ری ابو حنفیه نسبت به زید اعتقادی نیک داشت، چنانکه زمخشری در تفسیر کشاف ذیل آیه! «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ» [۴۸] گفته است «ابو حنفیه در نهان فتوی می داد که مردم باید یاری زید بن علی را واجب شمرند، و وجوه و اموال را نزد او ببرند.

امروز نزدیک به نیمی از اهل سنت به مذهب ابو حنفیه هستند.

ابو حنفیه از زید اخذ علم کرد، او را بزرگ می داشت و با میلی شدید زید را دوست می داشت و یاریش می نمود و هر که را به راه وی بود تجلیل می کرد، و درباره ی خروج زید گفت:

ضاها خروجه خروج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم بدر.

خروجش به خروج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر می ماند.

## ازدواج زید علیه السلام در کوفه

هنگامی که زید به کوفه وارد شد دختر عبدالله بن ابی

العنبش ازدی را به زنی گرفت. این وصلت به سبب آن بود که روزی مادر آن دختر به نام ام عمر و بنت صلت که شیعی و زیبا بود و از حضور زید در کوفه خبر یافت به نزد زید آمد که بر او سلام

[صفحه ۱۸۵]

گوید، زنی بود زیبا و درشت اندام و چاق که سنی از او گذشته بود، لکن آثار پیری در وی دیده نمی شد. چون به زید رسید و سلام کرد، زید گمان برد که جوان است. و چون سخن گفت فصیحترین مردم بود، و منظری نیکو داشت. از نسبش پرسید، خبر داد که از کدام طایفه است.

زید او را گفت: خدایت رحمت کند آیا مایلی تا با من ازدواج کنی؟

گفت: خدایت رحمت کند، اگر به فکر ازدواج بودم به تو رغبت داشتم. پرسید: مانع تو چیست. گفت: اینکه سنم زیاد است. گفت: چنین نیست من راضی هستم، تو از کبر سن به دوری. گفت: خدایت رحمت کند، من بر حال خود و آنچه از روزگار بر من وارد آمده داناترم، اگر قرار بر ازدواج بود، هیچ کس را برابر تو نمی دانستم، اما دختری دارم که پدرش پسر عم من است و از من زیباتر است، و اگر بخواهی او را به تو می دهم، گفت: اگر مثل تو باشد راضیم. گفت: آفریننده و نگارگر وی نخواسته است تا او مثل من کند، بلکه سفیدتر، خوش چهره تر، تنومندتر، دلیرتر و شکیل تر ساخته است.

پس زید بخندید و گفت تو را فصاحت و بیان نیکو بخشیده اند، زبان آوری او نسبت به تو چگونه است؟ گفت: در این باب وقوفی ندارم چون من پرورده ی حجازم

و دخترم پرورده ی کوفه، نمی دانم شاید که دخترم زبان اهل کوفه را آموخته باشد. زید گفت: من در این باب کراهتی ندارم. سپس وعده ای نهادند و نزد دختر رفتند و زید او را به حباله ی خویش درآورد، و از او صاحب دختری شد سپس از دنیا رفت و زید شیفته ای او بود.» [۴۹].

## اندام زید علیه السلام

زید از نظر جسمی، پیکری درشت و ورزیده و قامتی بلند داشت. ابولفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین در باب درشتی اندام وی سخن رانده است. وی از قول

[صفحه ۱۸۶]

هشام به نقل از نصر بن قابوس در ذکر «از گور برآوردن جثه ی آن حضرت پس از دفن» گفته:

به خدا وقتی او را می آوردند مشاهده کردم که او را بر شتری با طناب بسته بودند، و پیراهنی زرد که از هرات بود بر تنش بود. چون او را بر در قصر به زمین افکندند مانند کوهی بود. [۵۰].

زید از لحاظ قیافه ی جسمانی دارای قدرت فوق العاده ای بوده است.

«او مردی بلند قامت و زیبا منظر و سپید رنگ و خوش سیما بود، چشمانش درشت و ابروانش به هم نزدیک بود ریشی انبوه داشت، سینه اش پهن و چهار شانه و میان باریک بود، پیشانی وسیع و بینی کشیده داشت، موی سر و محاسنش سیاه ولی در گونه هایش تعدادی موی سفید بود.»

## زید علیه السلام با قرآن

زید را حلیف القرآن می خواندند و خود می گفت: سیزده سال با قرآن خلوت کردم، خواندم و تدبر نمودم، و آیه ای که از آن رخصت طلب رزق مفهوم گردد پیدا نکردم، و ابتغوا من فضل الله [۵۱] را جز عبادت و فقه نیافتم. [۵۲].

## گفتگوی احول با زید علیه السلام

ابان گفت: احول [۵۳] به من خبر داد که: «زید بن علی بن الحسین علیه السلام» در آن حال که مخفی بود به سوی او کسی را فرستاد.

احول می گوید: من به نزد او رفتم، زید به من گفت: ای اباجعفر چه می گویی اگر یکی از ما شب هنگام به نزد تو آید، آیا با وی

[صفحه ۱۸۷]

خروج خواهی کرد؟

احول گفت: به وی گفتم: اگر پـدرت یا برادرت باشد با او خروج می کنم. زید گفت: من عزم دارم خروج نمایم تا با این قوم جهاد کنم، پس با من خروج کن. احول می گوید: من گفتم با تو خروج نمی کنم فدایت گردم، زید گفت: آیا به جان، از من دریغ می ورزی؟ احول گفت: همانـا برای انسـان یک جان است، پس اگر خـدای را در زمین حجتی باشـد، پس متخلف از تو ناجی و خروج کننده ی با تو هالک است، و هر گاه خدای را در زمین حجتی نباشد، پس متخلف از تو و خروج کننده ی با تو برابر خواهند بود.

زیـد گفت: ای اباجعفر، با پدرم بر سـر سـفره می نشسـتم، و تکه گوشت بزرگ در دهان من می گذاشت، و لقمه ی داغ را از روی محبت بر من سرد می کرد تا خنک شود. و آیا از حرارت آتش بر من شفقت نداشت؟ که تو را به این خبر

داد و مرا به آن خبر نداد، بر تو خوف داشت که آن را نپذیری پس به آتش درآیی، و مرا خبر داد که اگر بپذیرم نجات یابم. و اگر نپذیرم او را باکی نیست که من به آتش دوزخ درآیم. سپس او را گفتم: فدایت شوم شما برترید یا پیامبران؟ گفت: پیامبران. گفتم: یعقوب به یوسف گفت:

«یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا» [۵۴].

ای پسر من خواب خود را به برادران حکایت مکن که بر تو مکر کنند.

یوسف نیز نگفت تا برادران مکر نیندیشند، و آن را از ایشان مکتوم داشت. پس به همین گونه پدرت از او پوشیده داشت، چون او بر تو می ترسید.

آنگاه زید به احول گفت: به خدا سوگند، حال که چنین گفتی، هر آینه صاحب تو در مدینه برای من حدیث کرد که من کشته می شوم، و در کناسه مصلوب می گردم، و

[صفحه ۱۸۸]

همانا نزد او صحیفه ای است که در آن قتل و صلب من ثبت است.

احول می گوید: پس حج کردم، و امام صادق علیه السلام را به گفتار زید و آنچه من او را گفتم خبر دادم. سپس امام به من فرمود: او را از پیش رو و از پشت سر و از راست و از چپ و از فرق سر و از زیر قدمها بگرفتی، و راهی برای او نگذاشتی که از آن برود. [۵۵].

## هدف زید علیه السلام: امر به معروف و نهی از منکر

زمانی که زید می خواست قیام کند در هنگامی که پرچم بالای سرش به اهتزاز در آمد گفت: حمد خدای را که دین مرا کامل گردانید؛ به خدای سوگند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم شرم می داشتم که فردا در حوض بر او وارد شوم، و در میان امتش امر به معروف و نهی از منکر نکرده باشم. [۵۶].

فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر در ردیف نخستین اهداف وی قرار داشته است.

زیـد در اجرای وایـن فریضـه بـه هیـچ روی بیـم و ترسـی بـه خـویش راه نمی داد، حتی در پر خطرترین صـورت آن که امر به معروف به سلطان جائر و قهار و ستمکار اموی باشد.

یک بار زید نزد هشام بود در ضمن سخن به هشام گفت:

اتق الله یا هشام. فقال: او مثلك یأمرنی بتقوی الله؟ فقال: نعم، انه لیس احد دون أن یأمربها، و لا أحد فوق یسمعها

ای هشام از خدا بپرهیز. هشام گفت: آیا کسی چون تو مرا به پرهیز از خدا امر می کمند، زید گفت: آری، همانا هیچ کس در امر به معروف استثناء نشده است. و هیچ کس نیست که از شنیدن آن معاف باشد.

[صفحه ۱۸۹]

هر چند امر به معروف به سلطانی جائر همچون هشام، هر گونه خطری را به همراه دارد لکن زید هیچ گونه ترسی ندارد. امر به معروف و نهی از منکر سر لوحه ی فعالیتها و کارهای زید بوده است.

در زمانی که زیـد در کوفه مقـدمات قیام را فراهم می آورد ابوحمزه ی ثمالی او را دیـدار کرد، ابوحمزه می گوید: زید را در کوفه در خانه ی معاویه بن اسحاق دیدم و بر وی سلام کردم سپس گفتم فدایت شوم!

ما اقدمک هذا البلد، قال: الامر بالمعروف و النهی عن المنکر

چه چیزی ترا بدین شهر آورد؟ زید گفت: امر به معروف و نهی از منکر. [۵۷].

## گفتگوی جابر با زید علیه السلام

جابر جعفی می گوید:

امام باقر علیه السلام به من فرمود: همانا برادر من زید بن علی خروج می کند و کشته می شود و او بر حق است، پس وای بر آن کس که ترک یاریش کند، و وای بر آن کس که با او جنگ کند و وای بر آن کس که با او بجنگد و او را بکشد.

جابر می گوید: چون زید بن علی تصمیم به قیام گرفت به وی گفتم: من از برادرت شنیدم که چنین و چنان گفت. پس زید به من گفت:

«یا جابر لا یسعنی ان اسکت و قد خولف کتاب الله و تحوکم الی الجبت و الطاغوت، و ذلک انی شهدت هشاما و رجل عنده یسب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... فوالله ان لم یکن الا انا و یحی ابنی لخرجت علیه و جاهدته حتی افنی»

«ای جابر مرا مقدور نیست که خاموش بنشینم و از کتاب خدا تخلف شود و مخاصمه و محاکمه به جبت و طاغوت برده شود، و من نزد هشام حضور داشتم که مردی که نزد هشام بود رسول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام می داد. پس به دشنام دهنده گفتم: وای بر تو

[صفحه ۱۹۰]

ای کافر اگر بر تو دست یابم جانت را می گیرم و در این هنگام هشام به من گفت: ای زید کاری به همنشین ما نداشته باش. به خدا سوگند: اگر جز من و پسرم یحیی کس دیگری نباشد بر هشام خروج خواهم کرد و با وی جهاد خواهم کرد تا آنکه هلاک شوم.» [۵۸].

## زید در کنار امام باقر علیه السلام

«زید بن علی» بر امام باقر علیه السلام وارد شد، و

بـا او نامه هایی از مردم کوفه بود که در آن وی با به جانب خویش دعوت کرده بودنـد و او را به اجتماع خویش خبر داده و از او خواسـته بودنـد تا بر بنی امیه خروج کند. پس ابوجعفر علیه السـلام فرمود: این نامه ها از جانب ایشان ابتدایی است یا پاسـخ نامه هایی است که تو به ایشان نوشـته و ایشان را به خروج خوانـده ای؟ گفت: ابتـدائا از ایشان است، به سـبب معرفت ایشان به حق مـا و قرابت مـا به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و به جهت آنچه در کتاب خـدا از وجوب مودت و طاعت ما می یابند و برای آن ننگی و عسرت و بلا که ما در آن هستیم.

امام باقر فرمود: فرمانبردای از جانب خدا مفروض و واجب است، و طریقی است که آن را در امتهای پیشین جاری ساخته و در امت حاضر نیز جاری می سازد و اطاعت برای یک تن از ما و دوستی برای همگی ماست. و ...

پس خفیف و سبک نگردانند ترا گروهی که یقین ندارند، ایشان هرگز تو را از خدا بی نیاز نخواهند کرد. پس شتاب مکن، و همانا خدا برای شتاب بندگانش شتاب نمی کند، و از خدای تعالی سبقت مگیر که این بلا تو را زبون کند و بیفکند.

روای می گوید: در این هنگام زید به خشم آمد و گفت: «از ما آن کس امام نیست که در خانه ی خود بنشیند و پرده در پیش روی بیاویزد و از جهاد روی بتابد و لکن امام از ما آن کس است که خود را در خطر اندازد و در راه خدا آن چنان

که باید جهاد نماید و از رعیت و حریم خویش دفاع نماید.»

سپس امام باقر علیه السلام فرمود:

[صفحه ۱۹۱]

برای هر چیز زمانی و برای هر زمانی مـدتی تقـدیم و تأخیر ناپذیر قرار داده است. پس اگر تو بر بینه و حجتی از جانب خداوند می باشـی و در امر خود بر یقین و در حـال خود بر بیان واضـح مؤیـد و به حجت متکی هستی، آنچه را در خاطر داری مواظب باش، و در غیر این صورت اراده مکن امری را که خود از آن در شک و شـبهه باشـی، و قصد مکن زوال ملکی را که حظ آن تمام نگردیده و مدت آن تمام نشده است. [۵۹].

## برخورد زید علیه السلام با دوستانش

بکار بن ابی بکر حضرمی می گوید: ابوبکر و علقمه به نزد زید بن علی درآمدند، و علقمه از پدرم بزرگتر بود. یکی در سمت راست و دیگر در سـمت چپ زید نشستند. به آن دو خبر رسیده بود که زید می گوید: از ما امام آن کس نیست که بر خویش پرده فرو آویزد. امام آن کس است که شمشیر از نیام برکشد.

ابوبکر که جرأتی بیشتر داشت او را گفت: ای زید (اباالحسن) مرا از علی بن ابیطالب علیه السلام خبر ده، آیا بدان هنگام که بر خود پرده فرو آویخته داشت امام بود یا تا خروج نکرد و شمشیر بر نکشید امام نبود؟

زیـد به سـخن او گوش می داد و سـاکت بود و به وی پاسـخ نمی داد. سه بـار کلام را تکرار کرد؛ وی به هیچیک کوچکترین پاسخی نداد. پس ابوبکر به او گفت: اگر علی بن ابیطالب علیه السلام امام بود پس رواست که پس از وی نیز

امامی باشـد که پرده بر خویش انـداخته باشـد. و اگر علی هنگام که پرده آویخته بود امام نبود، پس تو را چه چیز بدینجا آورد [۶۰] در این هنگام زید از علقمه خواست تا او را از صحبت کردن باز دارد و او را ساکت کند. [۶۱].

[صفحه ۱۹۲]

## افکار زید علیه السلام

پس از بیعت مردم بـا زیـد و اطلاع یوسف بن عمر از این امر، فشار خود را بر یاران زیـد زیاد کرد و بطور پنهانی به جسـتجوی فعـالیت زیـد پرداخت. یاران زیـد که از این امر آگاه شدنـد، گروهی از سـران آنها پیش زیـد رفتنـد و گفتنـد: رحمک الله، ما قولک فی ابی بکر و عمر؟

خداوند تو را رحمت کند، در شأن ابی بکر و عمر چه می گویی؟

زید گفت: خدا آن دو را رحمت کند و ایشان را بیامرزد، از هیچیک از افراد خاندان خویش نشـنیدم کمه از ایشان تبری جوید و یا جز خیر چیزی بگوید. گفتند: در این صورت پس چرا خون اهل این خاندان (اهل بیت) را می طلبی، اگر چنانچه آن دو بر سلطنت شما نتاخته اند و آن را از دست شما بدر نیاورده اند.

زید در جواب آنها گفت: مهمترین چیزی که در جواب آنچه ذکر کردید می گویم این است که ما از همه ی مردم به سلطنت رسول الله سزاوارتر بودیم و آن گروه بر ما استبداد ورزیدند و ما را از آن براندند، و این به نزد ما موجب کفر ایشان نمی شود، زمامداری یافتند و میان مردم عدل کردند و به کتاب و سنت عمل نمودند.

مردم گفتند: ای زید اگر آنها به تو ستم نکردند پس اینها هم ستم نکردند، پس چرا ما

را به جنگ با قومی دعوت می کنین که نسبت به تو ستمکار نیستند.

زید گفت: اینها مانند آنها نیستند، اینها بر من و شما و بر خودشان ستمکارند. ما شما را به کتاب خدا و سنت نبی صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که سنتها زنده شوند و بدعتها خاموش گردند. پس اگر از ما پذیرفتید سعادت یافتید، و اگر خودداری ورزیدید مرا با شما کاری نیست.

در این هنگام مردم او را ترک کردند و بیعت خود را با او شکستند و گفتند: امام در گذشت؛ و می گفتند که؛ ابوجعفر محمد بن علی، برادر زید بن علی، امام است و در آن روز وفات یافته بود، و پسرش جعفر بن محمد زنده بود، پس گفتند: امروز

[صفحه ۱۹۳]

جعفر پس از پدرش امام ماست، او بعد از پدرش به امر حق است، و پیروی زید بن علی نمی کنیم چرا که او امام نیست.

هنگامی که زید در کوفه با یاران خویش که بیعت کرده بودند خروج کرد یکی از ایشان شنید که ابوبکر و عمر طعن می زند. پس این را وبر آن کس زشت شمرد و وی را نهی کرد، سپس کسانی که با او بیعت کرده بودند از گردش پراکنده شدند زید ایشان را گفت: «مرا ترک کردید.» [۶۲].

علمای زیدیه اینگونه کار زید را توجیه می کنند آنها می گویند: با توجه به اینکه پیروان حضرت زید - ترکیبی از همه ی فرق اسلامی از اهل سنت و خارجی و مرجئه و معتزله و شیعه بودند می توان گفت که زید جمله ای در باب شیخین به صورتی از یکی از شیعیان شنیده بود،

و جهت حفظ وحدت این جمع گوناگون، برای اجرای هدف مقدس و بزرگ او را نهی کرده باشد.

[صفحه ۱۹۴]

## قیام زید علیه السلام

آغاز اقامت زید در کوفه به سال ۱۲۰ می باشد - چون خروج و شهادت زید در سال ۱۲۲ می باشد. سال ۱۲۱ را باید سال فعالیت برای قیام زید به حساب آورد.

آری، بر اثر جنب و جوش مردم کوفه جاسوسان بنی امیه این جریانات را به شام خبر می دادند هشام که بیش از همه کس از اوضاع کوفه متوحش شده بود و وقتی که زید از شام به کوفه آمده بود فکر راحتی نداشت نامه های متعددی را برای استاندار کوفه به حیره فرستاده و او را از وخامت اوضاع مطلع کرده بود.

زید برای خروج، شب چهارشنبه اولین شب از صفر سال صد و بیست و دو را به اصحاب خویش وعده کرد، این خبر به حاکم کوفه «یوسف بن عمر» رسید. پس او به «حکم بن صلت» گفت که وعده ی این مردم با زید شب چهارشنبه است پس تو روز سه شنبه چنان کن که، هر آنچه از مردم در کوفه هستند همه در مسجد برای نماز جمع کن و همه ی آنها را در مسجد نگاه دار و در مسجد را ببند و ده هزار سرباز وبر در مسجد بگمار تا مردم را در مسجد نگاه دارند و هر که خواست از مسجد بیرون آید گردنش را بزن و تا سه روز مردم را در مسجد نگاه دار، تا هنگامی که زید قیام کرد بنابر وعده ی مردم با او، کسی نباشد تا او را یاری کند آنگاه او را تنها می گیریم و به قتل

[صفحه ۱۹۵]

می رسانیم.

«حکم

بن صلب» همین کار را کرد. او به نزد رؤسای قبیله و پاسداران و کارگزاران فرستاد و آنها را به مسجد آورد. سپس منادی وی ندا کرد:

ایما رجل من و العرب و الموالی ادرکناه فی رحله فقد برئت منه الذمه ائتوا لمسجد الاعظم.

هر مردی از عرب و ایرانی را که در خانه اش بیابیم جانش از دست رفته است همه باید در مسجد اعظم بیایید.

پس مردم روز سه شنبه به مسجد آمدند. آنگاه در مساجد را بستند و سربازان مسلح بر آن گذاشتند تا هر که خواست از مسجد بیرون آید او را از دم تیغ بگذرانند.

از آن طرف چون شب چهارشنبه رسید و هنگام انجام وعده ی قیام رسید زید دید کسی بر دورش گرد نیامده است مگر بیست مرد پیاده ی تیرانداز، و از خاصان او فقط نصر بن خزیمه بود. یاران به زید گفتند: یا امیر المؤمنین، قیام کن، چون قیام کنی و مردمان صدای تو را بشنوند همه بیرون آیند و قیام کنند و تو را یاری دهند. در این هنگام زید بر اسب نشست و «نصر بن خزیمه» و دیگر یاران هر یک چوبی به دست و بر سر چوب فتیله ای با روغن بسته بودند و آن را روشن کرده بودند. زید وارد شهر شد و یاران او در پیش روی او فریاد زدند: «زیدنا منصور» و به همه ی محلها سر می زدند و می گذشتند تا آنکه آن شب به روز رسید. چون صبح شد دویست مرد دور زید جمع شده بودند. در آن هنگام زید به نصر گفت: این مردم که با من بیعت کرده بودند کجایند؟

نصر گفت: همه ی مردم در

مسجد اعظم زندانی هستند. زید گفت: این چه عذری است که مردم بگویند ما در مسجد زندانی هستیم. چون قیام کردم آنها باید از مسجد بیرون و بیایند حتی اگر همه کشته شوند. چرا که آنها با من بیعت کرده اند و بیعت آنها هم بیعت تا حد جان بوده است.

[صفحه ۱۹۶]

## تنهائی زید علیه السلام

کار زید به سختی گرائید و پس از مدتی، درگیری او با عمال حکومت آغاز گشت. و پس از درگیری عده ای از یاران زید کشته شدند.

در این فرصت زید بن علی که ترک یاری مردم را دید به نزد نصر بن خزیمه آمد و گفت: آیا نمی ترسی که با ما نیز مانند حسین علیه السلام عمل کنند؟

نصر بن زید گفت: اما من به خدا سوگند، با شمشیر خود به همراه تو آنقدر شمشیر می زنم تا کشته شوم.

سپس نصر بن خزیمه به زید بن علی گفت: همانان مردم در مسجد اعظم محصور هستند ما را به سوی آنها ببر، زید لشکریانش را به سوی مسجد برد.

یاران زید پرچمهای خود را از بالای درها داخل مسجد می کردند و می گفتند: ای اهل مسجد بیرون آیید. «نصر بن خزیمه» ندا می کرد: ای اهل کوفه از ذلت به عزت در آیید، و به سوی دین و دنیا درآیید که اگر در مسجد بمانید شما نه در دین هستید و نه در دنیا.

در این هنگام زید نیز سخنانی خطاب به اهل مسجد که محصور بودند ایراد کرد و گفت: به خدا سوگند خروج نکردم و بدین مقام نایستادم تا آنکه قرآن را خواندم، و فرایض و سنن و آداب را محکم و استوار ساختم و تأویل را بشناختم

همچنانکه تنزیل را شناختم و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، و خاص و عام و آنچه را کرامت در دین بدان نیاز دارد و از آنها گریز و بی نیازی برایش نیست فهمیدم و دریافتم خروج من از روی حجت و بینه پروردگار من است و بدان مجهزم.

در این هنگام لشکریان حکومتی از بالای مسجد سنگ به سر زید و لشکریانش پرتاب کردند.

درگیری بین لشکریان «یوسف بن عمر» حاکم عراق با لشکریان زید ادامه داشت، مردی از اهل شام که «نائل بن فروه» نام داشت. به یوسف بن عمر گفت: به

[صفحه ۱۹۷]

به خدا سوگند هرگاه چشمم به نصر بن خزیمه بیفتد یا من او را خواهم کشت یا او باید مرا بکشد - یوسف گفت: بگیر این شمشیر را، شمشیری به او داد که به چیزی نمی خورد مگر آنکه آن را قطع می کرد.

پس از مدتی در یک درگیری «نائل بن فروه» چشمش به «نصر بن خزیمه» افتاد به سویش شتافت. شمشیری حواله ی او کرد و رانش را جدا ساخت. نصر نیز ضربتی بر او وارد کرد و نائل به قتل رسید و مدتی نگذشت که نصر نیز درگذشت.

## تیر خوردن زید علیه السلام

درگیری در تمام محله های کوفه ادامه داشت. اول خروج زید، شب چهارشنبه بود و روز چهارشنبه و پنج شنبه دایما بین دو گروه زد و خورد بود تا آنکه شب شد و یک درگیری بسیار مهمی روی داد و پیروزی با زید بود. دشمن که توانایی مقابله با زید را نداشت از یوسف بن عمر درخواست کمک کرد و گفت: تیراندازان را پیش من بفرست. یوسف، سلیمان بن کیسان کلبی را همراه با عده ای تیر

انـداز به نزد آنها فرسـتاد و اینها تیرانـدازی به سوی زیـد و یاران او را آغاز کردنـد. که ناگهان تیری از سوی دشـمن آمد و به جـانب چپ پیشـانی زیـد اصابت کرد و تا مغز سـر فرو رفت. زیـد بازگشت و یارانش نیز بازگشـتند و لشـکریان دشـمن گمان کردند به سبب فرارسیدن تاریکی شب، آنها آنجا را ترک کرده اند.

یکی از یاران زید می گوید: ما زید را به منزل هران بن کریمه وارد کردیم گفته شده که آن تیر را شخصی به نام راشد پرتاب کرد و به میان دو چشم زیـد اصابت کرد. راوی گفت: سـر زیـد در کنار محمـد بن مسـلم خیاط بود. یحیی بن زید وارد شد و خود را بر روی پـدر افکنـد و گفت: ای پدر، تو را بشارت باد که به رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم و علی و فاطمه و بر حسن و حسین (صلوات الله علیهم) وارد می شوی. زید گفت: آری، ای پسرم. [۶۳].

[صفحه ۱۹۸]

## شهادت زید علیه السلام

جمعی از یاران زیـد به دنبال طبیب رفتنـد. طبیب به زیـد گفت: اگر این تیر را بیرون بکشم می میری، زیـد گفت: مرگ بر من آسـانتر است از حـالتی که اکنون در آن هسـتم. دکتر کلبتین [۶۴] برداشت و تیر را بیرون کشـید. زیـد صـیحه ای زد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. [۶۵].

پس از وفـات زیـد، اصـحابش تـدبیر و انـدیشه کردنـد که او را در جـایی دفن کننـد تـا امویان او را نیابنـد و او را از قبر بیرون نکشند.

هر کس نظری داشت. یکی از اصحاب گفت: زرهش را به تنش می پوشانیم و در

آبش می افکنیم. یکی دیگر گفت: سرش را می بریم و در میان کشتگان می اندازیم «یحیی» فرزند زید گفت: نه به خدا، نمی گذارم سگان گوشت پدر مرا بخورند.

سلمه بن ثابت گفت: من پیشنهاد کردم او را به حفره ای می بریم که از آن گل برمی دارند و در آنجا دفن می کنیم.

این رأی را پذیرفتند. رفتیم و میان دو گودال که در آن وقت آب زیادی در آن بود، کندیم و چون آماده شد او را دفن کردیم و آب بر آن جاری ساختیم، و با ما غلامی سندی بود.

علت بردن غلام سندی آن بود که یحیی، زید را بر دوش آن غلام گذاشت و همراه پنج نفر یاران خاص خود او را در آن محل دفن کردند.

## پیدا کردن جسد زید علیه السلام

روز دیگر یوسف بن عمر، لشکریانش را مامور کرد تا تمام خانه های کوفه را بازرسی کنند، زنها را به صحن خانه می آورند و اطاقها را می گشتند و زخمیان را بازداشت می کردند و روز جمعه «غلام سندی» محل دفن زید را نشان داد.

آنگاه مأموران پیکر زید را از محل دفن بیرون آوردند و پیکر «زید بن علی» را بر حماری حمل کردند و وارد کوفه ساختند و سرش را بر نی نصب کردند، و به نزد هشام فرستادند و آنگاه جسدش را در کناسه [۶۶] بنی اسد مصلوب ساختند. و تا زمان حکومت ولی بردار بود. گفته اند: به فرمان ولید پیکر زید را پس از چهار سال از چوبه ی دار فرود آوردند و سوزاندند.

هشام بخاطر قیام زید یک سال بهره و مقرری مردم مکه و مدینه از بیت المال را قطع

کرد.

یوسف بن عمر، ندا داده بود هر که یک سر بیاورد من او را پانصد درهم جایزه می دهم.

محمد بن عباد، سر «نصر بن خزیمه» را آورد. یوسف بن عمر دستور داد تا به او هزار درهم بدهند. احول سر معاویه بن اسحاق را بیاورد و به او هفتصد درهم دادند.

## قیام یحیی فرزند زید علیهما السلام

پس از شهادت زید مردی از بنی اسد پیش یحیی آمد و گفت: پدرت کشته شد و اهل خراسان شیعیان شمایند.مصلحت آن است که به آنجا روی

یحیی گفت: چگونه می توانم به آنجا بروم؟

آن مرد گفت: اکنون باید پنهان شوی تا زمانی که از جستجوی تو بازایستند. هنگامی که جستجو متوقف گردید، یحیی همراه با چند نفر از یاران خود رهسپار خراسان شد و پس از چندی به ری وارد شد و مدت کمی در آنجا ماند.

آنطور که در تاریخ است پس از شهادت زید شیعیان خراسان به جنبش در آمدند و شروع به فعالیت کردند و تمام شهر خراسان را، آشوب فرا گرفت.

در این هنگامه یحیی بن زید وارد ری و سپس وارد بلخ شد. مردم زیادی به دور یحیی جمع شدند و با او بیعت کردند و وعده کردند که با او قیام کنند و با دشمنان او



بجنگند و اطاعت او را بپذیرند.

این خبر به امام صادق علیه السلام رسید. امام صادق علیه السلام به یحیی نوشت و او را از این اقدام نهی کرد و به او فرمود: اگر قیام کنین مانند پدرت کشته خواهی شد.

در سند، صحیفه ی کامله ی سجادیه است:

متوکل بن هارون می گوید: هنگامی که «یحیی بن زید» از عراق متوجه خراسان بود او را دیدار کردم، پس به او

سلام کردم. یحیی گفت: از کجا می آیی؟ گفتم: از حج می آیم.

یحیی از اهل بیت خود و از حال امام صادق علیه السلام پرسید: من خبر حزن و اندوه امام صادق علیه السلام بر پدرش زید را به او دادم.

یحیی گفت: عموی من محمد بن علی علیه السلام به پدرم فرمود: ای زید خروج نکن که اگر خروج کنی عاقبت تو چگونه خواهد شد.

پسر یحیی گفت: آیا پسر عمویم جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات کردی؟

گفتم: آری.

یحیی گفت: درباره ی من مطلبی گفت؟

گفتم: آری

یحیی گفت: چه مطلبی درباره ی من گفت؟

گفتم: فدایت شوم دوست ندارم که آنچه را که شنیده ام به تو بگویم.

یحیی گفت: آیا از کشته شدن مرا می ترسانی هر آنچه را شنیده ای بگو.

گفتم: امام صادق علیه السلام فرمود: تو کشته می شوی و وبر دار آویخته می شوی مانند پدرت. در این هنگام رنگ یحیی تغییر کرد و این آیه ی قرآن را تلاوت کرد.

یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب. [۶۷].

خداوند مقدرات را محو و یا اثبات می کند و نزد اوست مادر کتابها (که همه ی مقدرات در او نوشته شده است)

سر انجام یحیی در زمان حکومت ولید قیام کرد و در جوزجانان، در آخر سال

[صفحه ۲۰۱]

۱۲۵، در نبرد با گماشتگان نصر سیار، حاکم خراسان، تیری به پیشانیش رسید و به شهادت رسید. و سوره بن محمد کندی، سر او را از بدن جدا کرد. جسد او را در جوزجانان بر دار کردند و سرش را نزد ولید فرستادند. یحیی در حالی شهید شد که سنش هجده سال بیش نبود.

جسد یحیی بر دار بود تا هنگامی که ابومسلم خراسانی بر خراسان مسلط شد آنگاه

ابومسلم گفت: تا جسد یحیی بن زید را از دار فرود آورند و بر آن نماز بخوانند و همانجا (جوزجانان) مدفونش ساختند، و مردم خراسان تا هفت روز بر وی نوحه سرایی کردند.

در آن سال در خراسان هر نوزادی که از مادر متولد می شد او را «زید» یا «یحیی» نام نهادند. [۶۸].

در رساله ی ثانیه درباره ی تهران چنین آمده است:

در آنجا نهری است به نام «سورین» و مردم را دیدم که آن را مکروه می دارند و آن را شوم می پندارند و بدان نزدیک نمی شوند. سبب را پرسیدم. پیری از مردم آن شهر گفت: شمشیری را که «یحیی بن زید» بدان کشته شد، در این نهر شسته اند. [۶۹].

بر طبق قراین نهر «سورین» همان «چشمه علی» زمان ماست که در شش کیلومتری جنوب شرقی تهران مرکزی است.

پس از شهادت حضرت زید، گروهی از زیدیان به پهنه ی ری قدیم و تهران کنونی آمدند و در این شهر مقیم شدند. این فرقه در شهر ری مدرسه های معروف داشته اند در این باب در کتاب النقض چنین آمده است:

زیدیان در شهر ری مدرسه های معروف دارند و فقهای بسیار بر این مذهب هستند ... در ری سادات بسیارند از نقیبان و رییسان که این مذهب را دارند. [۷۰].

[صفحه ۲۰۲]

## وضع قیام کننده

حدیثی از حضرت سجاد علیه السلام در تحذیر اهل بیت از خروج در روضه ی کافی و وسایل درج آمده است:

«عن علی بن الحسین علیه السلام، قال: و الله لا یخرج و احد منا قبل خروج القائم علیه السلام الا کان مثله مثل فرخ طار من و کره قبل أن یستوی جناحاه فاخذه الصبیان فعبثوا به» [۷۱].

امام سجاد علیه السلام فرمود: به خدا قسم هیچ یک

از ما خانواده قبل از قیام حضرت قائم علیه السلام خروج نمی کند مگر آنکه خروج او مثل خروج بچه پرنده ای است که هنوز پرو بال در نیاورده از لانه اش وخارج شود، که در نتیجه گرفتار بچه ها شده با او به بازی مشغول می شوند و خروج او به تباهی کشیده می شود (از خروج او هیچ نتیجه ی مثبتی عاید نشود)

هنگامی که زید بن علی تصمیم به قیام گرفت، امام باقر علیه السلام به او فرمود:

پس درباره ی خود از خدا بترس از اینکه فردا در کناسه مصلوب باشی. [۷۲].

ای زید، مثل قیام کننده از این خاندان پیش از قیام مهدی ایشان، مثل جوجه ای است که بدون آنکه دو بالش پر در بیاورد از لانه خارج شود،

[صفحه ۲۰۳]

چون چنین کند از لانه بیرون افتد و کودکان او را بگیرند و با او بازی کنند.

حسین بن راشد می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که من یاد و ذکر زید بن علس را کردم و عیب و بدی زید را گفتم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چنین مکن.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود:

رحم الله عمی (زیدا) اتی ابی، فقال ارید الخروج علی هذه الطاغیه، فقال: لا تفعل، فانی أخاف أن تکون المقتول المصلوب علی ظهر الکوفه. اما علمت یا زید، انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی، الا قتل [۷۳].

خدای عمویم زید را رحمت کند. به نزد پدرم آمد و گفت: می خواهم بر این حکومت طاغیه خروج کنم، پس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: این کار را نکن من می ترسم از اینکه کشته گردی سپس بر دار آویخته شوی در کوفه، ای زید، آیا

نمی دانی که هیـچ یـک از فرزنـدان فاطمه پیش از خروج سـفیانی بر هیچیک از سـلاطین خروج و قیام نمی کننـد، مگر اینکه کشته می شوند.

سپس امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای حسین بدرستی که حضرت فاطمه علیها سلام خود را از حرام حفظ کرد:

فحرم الله ذریتها علی النار

پس خداوند آتش جهنم را بر ذریه او حرام گردانید. [۷۴].

یزید بن خلف می گوید: در حالی که در خدمت امام صادق علیه السـلام بودم درباره ی زید که در مدینه بود صحبتی به میان آمـد. امام صادق علیه السـلام فرمود: گویی او را می بینم که به عراق رفته است، دو روز درنگ می کند و روز سوم کشـته می شود. سپس سرش را در

[صفحه ۲۰۴]

بلا می گردانند. [۷۵].

بنا به دلایلی که ذکر شد، امام باقر علیه السـلام و امام صادق علیه السـلام ناگزیر بودند تا در برابر قیام زید شیوه ای را برگزینند که ظن جباران اموی متوجه این امر نشود که ایشان زیـد را در خروج تأییـد یا تشویق می کنند. به نظر می رسد بعضـی روایات متوجه این امر است.

ابن نضره می گوید:

هنگامی که امام باقر علیه السـلام به حال احتضار قرار گرفت، فرزندش امام صادق علیه السـلام را پیش خواند تا عهد امامت را به وی بسـپارد و در این هنگام زید بن علی به امام باقر علیه السـلام گفت: اگر مثال حسن و حسین را درباره ی من پیروی کنی امیدوارم منکری انجام نداده باشی.

امام باقر علیه السـلام به وی فرمود: ای زیـد، نه امانات مثال است و نه عهود به رسوم، بلکه اینها اموری است سابق، از حجتهای خداوند. [۷۶].

زید بن علی به برادرش امام باقر علیه السلام برخورد پس امام باقر علیه السلام

به یارانش گفت: این برادر مرا می بینید، به خدا سوگند که ادعا می کند چیزی را که از آن او نیست، و مردم را به خود می خواند. [۷۷].

مسعودی در اثبات الوصیه، در ضمن ذکر وصیت حضرت امام باقر علیه السلام به امام صادق.علیه السلام نوشته است.

زید پس از من بزودی مردم را به سوی خویش دعوت خواهد کرد، او را بگذار، و با او به منازعه مپرداز، چون عمر او کوتاه است. [۷۸].

ابن صباح می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، به من فرمود: پشت سرت چه خبر، گفتم: خبری خوش از عمویت زید، وی خروج کرده است و می گوید که او

[صفحه ۲۰۵]

فرزند زن برده است، و او قائم این امت است، و او فرزند بهترین کنیزان است. امام فرمود: دروغ می گوید: او آنچنان نیست که می گوید، اگر او پیش از قائم این امت خروج کند کشته می شود، آن قائم، فرزند بهترین کنیز است. [۷۹].

سلیمان بن خالد می گوید: امام صادق علیه السلام به من گفت: خدا عمم زید را رحمت کند، نتوانست تا ساعتی از روز را با کتاب خدا کار کند.

سپس فرمود: ای سلیمان بن خالد دشمنان و شما در نزد شما چگونه بودند؟

گفتم: آنها کافر بودند. حضرت فرمود: همانا خداوند می فرماید:

حَتَّی إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً

[۸۰].

تا آنکه چون ایشان را از پای درآوردید به قید محکم ببندید، پس یا منت گذارده بی عوض رها کنید و یا آنکه عوض و فدیه بستانید و آزاد کنید.

حضرت فرمود: خداوند من را بی عوض رها کردن بعد از اثخان از پای درآوردند) قرار داد و حال

آنکه شما گروهی را اسیر کردید سپس پیش از اثخان آزادشان ساختید و پیش از اثخان منت گذارده، رهایشان کردید، در حالی که خداوند «من» را بعد از «اثخان» قرار داد، تا آنکه بر شما از سویی دیگر خارج شدند و با شما جنگ کردند. [۸۱].

## گفتار امام رضا درباره ی زید علیهما السلام

هنگامی که زید بن موسی در زمان مأمون در بصره قیام کرد و خانه های بنی عباس را در بصره سوزانید. سپس او را دستگیره کرده و پیش مأمون آوردند مأمون به پاس خاطر حضرت امام رضا علیه السلام او را بخشید و به امام گفت: ای ابوالحسن، اگر زید برادر تو خروج کرد شگفت نباشد، که قبل از او زید بن علی خروج کرد و کشته شد. و اگر

[صفحه ۲۰۶]

منزلت و مقام تو نزد من عزیز نبود، او را می کشتم، چون آنچه برادرت کوچک نبود.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

یا امیر المؤمنین، لا تقس اخی زیدا الی زید بن علی، فانه کان من علماء آل محمد. غضب لله عزو جل فجاهد اعداءه حتی قتل فی سبیله

برادرم زید را با زید بن علی مقایسه مکن. چرا که زید بن علی از علماء آل محمد بود. برای خدای بزرگ غضب کرد و به جهاد با دشمنان خدای برخاست تا آنکه در راه حق شهید شد.

مأمون گفت: یا ابوالحسن؛ چه می فرمایید درباره ی احادیثی که در مذمت آنکه دعوی امامت به غیر حق کند رسیده است؟

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

ان زید بن علی لم یدع ما لیس له بحق، و انه کان اتقی من ذلک، انه قال: ادعوکم الی الرضا من آل محمد، و انما جاء فی من یدعی ان الله تعالی نص

علیه، ثم یدعوا الی غیر دین الله و یضل عن سبیله بغیر علم، و کان زید و الله ممن خوطب بهذه الآیه: و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم [۸۲].

به راستی که زید بن علی آنچه را که حق وی نبود ادعا نکرد، و او پرهیزکارتر از آن بود که به غیر حق چیزی طلب کند. او می گفت: من شما را به رضا از آل محمد می خوانم؛ و اخبار و دلایل ذم وارده در باب آن کس است که ادعا کند که خداوند بر امامت او نص فرموده، سپس کسانی را به غیر دین خدا دعوت کند و ایشان را به غیر علمی به ضلالت افکند، و زید سوگند به خدا، از جمله کسانی بود که بدین کلام خدا مخاطب بودند: در راه خدا جهاد کنید حق جهاد کردن را، او شما را برگزید. [۸۳].

[صفحه ۲۰۷]

و لقد حدثنی ابی موسی بن جعفر، انه سمع اباه جعفر بن محمد، یقول: رحم الله عمی زیدا، انه دعا الی الرضا من آل محمد، و لو ظفر لو فی بما دعا الیه. و لقد استشارنی فی خروجه. فقلت له: یا عم، ان رضیت ان تکون المقتول المصلوب بالکناسه فشأنک. فلما ولی، قال جعفر بن محمد: ویل لمن سمع واعیته فلم یجبه

به راستی مرا خبر داد پدرم موسی بن جعفر علیه السلام که از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام شنید که فرمود: خدا رحمت کند عم من زید را، همانا که وی به رضا از آل محمد دعوت می کرد. اگر پیروزی می یافت بدانچه مردمان را دعوت به آن می کرد عمل می نمود. و چنین بود

که در باب قیام خویش با من مشورت کرد، گفتم ای عم، اگر رضا می دهی که مقتول و مصلوب در کناسه باشی پس به قصد خود باش. چون دست به کار شد. جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: وای بر آن کس که فریاد وی را بشنود و اجابتش نکند. [۸۴].

## نظر امام صادق علیه السلام راجع به زید علیه السلام

عمرو بن خالد می گوید:

عبدالله بن سبابه گفت: ما هفت تن بودیم که به مدینه وارد شدیم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا نزد شما عم من زید خبری هست؟ گفتیم: یا خروج کرده و یا آنکه به زودی خروج خواهد کرد. حضرت فرمود: اگر خبری به شما رسید مرا با خبر سازید. پس از آن چند روزی در مدینه ماندیم تا آنکه رسول «بسام صیرفی» نامه ای آورد و در آن نوشته بود:

زید بن علی روز چهارشنبه اول صفر خروج کرد، روز چهار شنبه و پنجشنبه به جنگ ادامه داد و روز جمعه کشته شد و با او فلان و فلان نیز کشته شدند.

سپس به نزد امام صادق رفتیم و نامه را به آن حضرت تقدیم کردیم، حضرت صادق علیه السلام نامه را خواندند و گریستند و سپس فرمودند:

انا لله و انا الیه راجعون عند الله احتسب عمی، انه کان نعم العم، ان

[صفحه ۲۰۸]

عمی کان رجلا لدنیانا و آخرتنا، مضی و الله عمی شهیدا کشهداء استشهدوا مع رسول الله و علی و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم

ما از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم. اجر بر مصیبت عمم را نزد خداوند می طلبم، که او عمی نیک بود. همانا عم من مردی بود برای دنیای ما و

آخرت ما. به خـدای سوگنـد، عم من شـهیدی است هماننـد شـهیدانی که با رسول خدا و علی و حسن و حسـین - صـلوات الله علیهم - رتبت شهادت یافتند. [۸۵].

امام صادق علیه السلام فرمود:

و لا تقولوا: خرج زیـد فان زیدا کان عالما و کان صدوقا، و لم یدعکم الی نفسه؛ انما دعاکم الی الرضا من آل محمد صـلی الله علیه و آله و سلم، و لو ظهر لوفی بما دعاکم الیه. انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه

نگوییـد زید خروج کرد که زید عالم بود و راسـتگو بود و شـما را به خود دعوت نکرد، همانان شـما را به رضای از آل محمد صلی الله علیه و آله و سـلم دعوت کرد و اگر او غالب می شد به آنچه شما را دعوت کرد وفا می کرد. همانا وی بر قدرتی که به کمال رسیده بود خروج کرد تا آن را در هم بشکند. [۸۶].

آری هنگامی که خبر شـهادت زید به امام صادق علیه السـلام رسـید بسـیار ناراحت شدند و اندوهی عمیق بر او دست داد و از مال خود به خانواده های یاران زید که با او در واقعه آسیب دیده بودند هزار دینار دادند. [۸۷].

## عقیده ی زید علیه السلام

زید گفت: نزد پدرم علی بن حسـین علیه السلام بودم در آن میان جابر بن عبدالله انصاری ار در وارد شد، هنگامی که میان آن دو سخن آغاز شد. به ناگاه برادرم محمد از یکی از حجره ها به درآمد. جابر با دیدگان گشاده به وی نظر افکند. پس به سوی او

[صفحه ۲۰۹]

برخاست و گفت: ای پسـر، پیش بیا، پس، پیش آمد. و گفت: برگرد، پس برگشت. گفت: شـمایلی همانند شـمایل رسول الله، ای

پسر، نامت چیست؟ گفت: محمد. جابر گفت: فرزند چه کسی هستی؟ گفت: فرزند علی بن حسین. جابر گفت: پس تو باقر هستی. پس بدو روی آورد و سر و دو دستش را ببوسید، سپس گفت: ای محمد، رسول خدا ترا سلام رسانید. محمد گفت: برترین سلامها بر رسول خدا باد، و بر تو ای جابر از اینکه سلام او را رسانیدی. جابر سپس به مصلای خود بازگشت، و با پدرم آغاز سخن کرد و می گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی مرا گفت که ای جابر، هر گاه فرزندم را دریافتی وی را از من سلام برسان. او همنام من و شبیه ترین مردم به من است. علم او علم من و حکم او حکم من است. هفت تن از فرزندان او امینان پاک و ائمه ابرارند. هفتمین ایشان مهدی ایشان است که جهان را از داد و عدل پر می کند همچنانکه از جور و ستم پر شده است.

سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین خواند:

آنان را پیشوای مردم ساختند تا خلف را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را از انواع عبادات و خیرات و بخصوص اقامه ی نماز و ادای زکات را به ایشان وحی کردیم و آنها هم به عبادات ما پرداختند. [۸۸].

## مجلسی و زید علیه السلام

مرحوم مجلسی می گوید: زید به جهت خونخواهی حضرت امام حسین علیه السلام و امر به معروف و نهی از منکر خروج کرد، و مردم را به رضا از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواند، و بر آن بود تا اگر پیروز شود، امامت

را به افضل و اعلم آل البیت بازگرداند و اکثر اصحاب ما بر این اعتقاد هستند، و گفته اند: وی به صورت مخفی از سوی امام اذن خروج داشته است، و مؤید این مطلب، اخباری در باب گریه ی حضرت صادق علیه السلام و ترحم و دعای آن حضرت بر اوست.

[صفحه ۲۱۰]

## شیخ مفید و زید علیه السلام

شیخ مفید در مورد زید می گوید:

زید بن علی پس از امام باقر علیه السلام گزیده ی برادران خویش بود، عابد و پرهیزکار و فقیه و با سخاوت و شجاع بود، و با شمشیر ظاهر شد در حالی که امر به معروف و نهی از منکر می کرد، و خونخواهی امام حسین علیه السلام می نمود.

بسیاری از شیعیان به امامت او اعتقاد پیدا کردند، و سبب این بو که او با شمشیر خروج کرد و مردم را به رضا از آل محمد می خواند، پس مردم گمان بردند که او در این دعوت خود را اراده کرده است، و حال آنکه چنین نبود، زیرا او می دانست برادرش امام باقر علیه السلام مستحق و سزاوار امامت بوده است و به هنگام وفات به امامت امام صادق علیه السلام وصیت کرده است. [۸۹].

## تأثیر شهادت ها بر اوضاع سیاسی

امام صادق علیه السلام فرمود: ان آل ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی صلوات الله علیهما، فنزع الله ملکهم و قتل هشام زید بن علی فنزع الله ملکه، و قتل الولید یحیی بن زید، فنزع الله ملکه [۹۰].

همانا آل ابی سفیان، حسین بن علی (صلوات الله علیهما) را کشتند، پس خداوند ملکشان را برانداخت، و هشام، زید را کشت، پس خداوند ملکش را برانداخت، و ولید، یحیی بن زید را کشت، پس خداوند ملکش را برانداخت.

کلینی در روضه ی کافی، به اسناد خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده:

ان الله عز ذکره فی هلاک بنی امیه بعد احراقهم زیدا بسبعه ایام [۹۱].

[صفحه ۲۱۱]

همانا خداوند هفت روز پس از سوزاندن زید اذن هلاک بنی امیه را داد.

مرحوم مجلسی در بحار از تفسیر عیاشی آورده:

عن داود الرقی، قال: سأل ابا عبدالله علیه السلام رجل، و انا

حاضر، عن قول الله: عسى الله أن يأتى بالفتح او امر من عندهع فيصبحوا على ما اسروا فى أنفسهم نادمين. [۹۲].

فقال: أذن هلاك بنى اميه بعد احراق زيد سبعه ايام. [۹۳].

از داود رقی روایت است که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، و من حاضر بودم، از قول خداوند: باشد که خدا پیروز پیش آورد یا امری دیگر از نزد خود تا منافقان از آنچه در دل پنهان دارند سخت پشیمان شوند.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: اذن داد خداوند در هلاک بنی امیه، هفت روز پس از سوزاندن زید.



## اسامی و تاریخ سلطنت حاکمان بنی امیه

۱ – معاویه بن ابوسفیان ۴۱ تا ۶۰ (۲۰ سال هم استاندار بوده است)

۲ – یزید بن معاویه ۶۰ تا ۶۴

۳ – معاویه دوم ۶۴ تا ۶۴

۴ – مروان ۶۴ تا ۶۵

۵ – عبدالملک مروان ۶۵ تا ۸۶

۶ – ولید بن عبدالملک ۸۶ تا ۹۶

۷ – سلیمان بن عبدالملک ۹۶ تا ۹۹

۸ – عمر بن عبدالعزیز ۹۹ تا ۱۰۱

۹ – یزید بن عبدالعزیز ۱۰۱ تا ۱۰۵

۱۰ – هشام بن عبدالملک ۱۰۵ تا ۱۲۵

۱۱ – ولید بن یزید ۱۲۵ تا ۱۲۶

۱۲ – یزید بن ولید ۱۲۶ تا ۱۲۶

۱۳ – ابراهیم بن ولید ۱۲۶ تا ۱۲۷

۱۴ – مروان حمار ۱۲۷ تا ۱۳۲

[صفحه ۲۱۳]

## اسامی و تاریخ سلطنت حاکمان بنی عباس

که حکومت آنها مصادف با دوران امامت امامان معصوم بوده است.

۱ – سفاح ۱۳۲ تا ۱۳۶

۲ – منصور ۱۳۶ تا ۱۵۸

۳ – مهدی ۱۵۸ تا ۱۶۹

۴ – هادی ۱۶۹ تا ۱۷۰

۵ – رشید ۱۷۰ تا ۱۹۳

۶ – امین ۱۹۳ تا ۱۹۸

۷ – مأمون ۱۹۸ تا ۲۱۸

۸ – معتصم ۲۱۸ تا ۲۲۷

۹ – واثق ۲۲۷ تا ۲۳۲

۱۰ – متوکل ۲۳۲ تا ۲۴۷

۱۱ – منتصر ۲۴۷ تا ۲۴۸

۱۲ – مستعین ۲۴۸ تا ۲۵۱

۱۳ – معتز ۲۵۱ تا ۲۵۵

۱۴ – مهتدی ۲۵۵ تا ۲۵۶

۱۵ – معتمد ۲۵۶ تا ۲۷۹

## پاورقی

[۱] مناقب / ج ۳ / ص ۳۳۸.

[۲] رجال کشی / ص ۲۸۹.

[۳] مراه الجنان.

[۴] عقد الفرید / ج ۵ / ص ۲۶۷.

[۵] نفس المهموم / شیخ عباس قمی.

[۶] در ص ۱۰۹ همین کتاب به آن اشاره کرده ایم.

[۷] مروج الذهب / ج ۳ / ص ۱۱۲۳.

[۸] اعراف / ۵۰.

[۹] مائده / ۳.

[۱۰] حدید / ۱۰.

[۱۱] قیامت / ۱۶.

[۱۲] حاقه / ۱۲.

[۱۳] نحل / ۸۹.

[۱۴] اعراف / ۱۲۷.

[۱۵] بحار / ج ۳۱ / ص ۱۸۵.

[۱۶] بحار الأنوار / ج ۱۱.

[۱۷] بحارالأنوار / ج ۱۱ / ص ۲۴۲.

[۱۸] ابراهیم / ۳۶.

[۱۹] بحار / ج ۱۱ / ص ۲۴۴.

[۲۰] بحارالأنوار / ج ۱۱ / ۱۷۴.

[۲۱] بحار ج ۱۱ / ص ۱۸۲.

[۲۲] بحار الأنوار / ج ۱۱ / ص ۱۸۲.

[۲۳] بحار الأنوار / ج ۱۱ / ص ۲۰۴.

[۲۴] فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه.

[۲۵] بحارالانوار / ج ۱۱.

[۲۶] سبا / ۱۸.

[۲۷] ابراهیم / ۳۷.

[۲۸] بحارالأنوار / ج ۱۱ / ص ۲۵۲.

[۲۹] منافقون / ۱.

[۳۰] اعراف / ص ۱۷۱.

[۳۱] مائده / ۳۱.

[۳۲] نمل / ۱۸.

[۳۳] بقره / ۲۴۹.

[۳۴] مریم /

.۲۶

[۳۵] بحار / ج ۱۱ / ص ۲۵۵.

[۳۶] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

[۳۷] اعیان الشیعه / ج ۳۳ / ص ۸۹.

[۳۸] توبه / ۱۱۱.

[۳۹] آل عمران / ۱۶۹.

[۴۰] نساء / ۵۹.

[۴۱] بحارالانوار / ج ۱۱ / ص ۳۹.

[۴۲] جنه النعیم / ص ۸۷.

[۴۳] طبقات ابن سعد / ج ۹ / ص ۲۳۹.

[۴۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج ۱ / ص ۱۷۹.

[۴۵] مقاتل الطالبین / ص ۵۴.

[۴۶] برادر داود، محمد بن علی بود که داعیان به خراسان و عراق می فرستاد و بیعت می گرفت.

[۴۷] تاریخ طبری / ج ۸ / ص ۲۶۴.

[۴۸] بقره / ۱۳۴.

[۴۹] تاریخ طبری / ج ۸ / ص ۲۶۷.

[۵۰] مقاتل الطالبین / ص ۵۷.

[۵۱] قصص / ۷۳.

[۵۲] خطط مقریزی / ج ۴ / ص ۳۰۷.

[۵۳] وی محمد بن علی بن نعمان ابوجعفر ملقب به مؤمن الطاق و صاحب الطاق و احول است.

[۵۴] یوسف / ۵.

[۵۵] اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۷۴.

[۵۶] عمده الطالب / ص ۲۴۶.

[۵۷] بحارالأنوار.

[۵۸] اعیان الشیعه / ج ۳۳ / ص ۸۹.

[۵۹] اصول کافی / ج ۱ / ص ۳۵۶.

[۶۰] یعنی تو هم که تا حالا قیام نکرده ای، پس امام نیستی.

[۶۱] اختیار الرجال / ص ۴۱۶.

[۶۲] مقالات الاسلامیین / ج ۱ / ص ۱۳۷.

[۶۳] عمده الطالب / ص ۲۴۷.

[۶۴] کلبتین، انبری است که با آن دندان می کشند.

[۶۵] تاریخ طبری / ج ۸ / ص ۲۷۶.

[۶۶] کناسه از مهمترین اماکن کوفه و مرکز تجمع تجار و بازرگانان بلاد مختلف و محل برخورد قبایل و مسافران در کوفه بود.

[۶۷] رعد / ۳۹.

[۶۸] ری باستان / ج ۱ / ص ۱۳۶.

[۶۹] الرساله الثانیه / ص ۳۲.

[۷۰]

قصران / ج ۲ / ص ۷۵۳.

[۷۱] روضه ی کافی / ج ۲ / ص ۱۲۲ - وسائل الشیعه / ج ۱۱ / ص ۳۶.

[۷۲] مناقب ابن شهر آشوب / ج ۲ / جز ۶ / ص ۲۷۹.

[۷۳] بحار / ج ۱۱ / ص ۳۷.

[۷۴] کشف الغمه / ج ۲ /ص ۳۵۶.

[۷۵] اعیان الشیعه / ج ۳۳ / ص ۱۰۲.

[۷۶] عیون اخبار الرضا / باب ششم.

[۷۷] اعیان الشیعه / ج ۳۳ / ص ۶۵.

[۷۸] اثبات الوصیه / ص ۱۳۸.

[۷۹] الغیبه / ص ۱۲۱.

[۸۰] محمد صلی الله علیه و آله و سلم / ۴.

[۸۱] اختیار معرفه الرجال / ص ۲۶۰.

[۸۲] حج / ۷۸.

[۸۳] عیون اخبار الرضا / ج ۱ / ص ۲۵.

[۸۴] عیون اخبار الرضا / ج ۱ / ص ۲۵.

[۸۵] عیون اخبار الرضا / ج ۱ / باب ۲۵.

[۸۶] روضه ی کافی / ج ۲ / ص ۱۱۶.

[۸۷] ارشاد شیخ مفید.

[۸۸] کفایه الاثر / ص ۳۲۷.

[۸۹] ارشاد / ص ۲۶۸.

[۹۰] بحار / ج ۱۱ / ص ۳۷.

[۹۱] روضه ی کافی / ج ۱ / ص ۲۰۸.

[۹۲] مائده / ۵۲.

[۹۳] بحار / ج ۱۱ / ص ۳۹.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹